

بهمن ۱۴۰۱
مسلسل: ۱۸۶۹۹

بررسی راهکارهای سیاستی کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی





شماره مسلسل: ۱۸۶۹۹
کد موضوعی: ۲۱۰

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: بررسی راهکارهای سیاستی کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی

نام دفتر: مطالعات اجتماعی

تهیه و تدوین کننده: محسن کرمانی

ناظران علمی: محمدرضا مالکی، مهدی مختاری پیام

ویراستار ادبی: شیوا امین اسکندری

واژه‌های کلیدی:

۱. طرد اجتماعی

۲. ادغام اجتماعی

۳. سیاست اجتماعی

۴. فقر

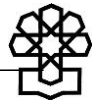
۵. محرومیت اجتماعی



تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۶

فهرست مطالب

۱	چکیده
۱	خلاصه مدیریتی
۳	مقدمه
۳	۱. وجوه چندگانه طرد اجتماعی
۵	الف) طرد اقتصادی
۶	ب) طرد سیاسی
۷	ج) طرد اجتماعی
۷	د) طرد فرهنگی
۸	ه) طرد فضایی
۹	۲. عوامل و فرایندهای طرد اجتماعی
۱۰	الف) فرایندهای طردگرا در سطح کلان
۱۴	ب) فرایندهای طردکننده در سطح میانه
۱۶	ج) فرایندهای طردکننده در سطح خرد
۱۷	۳. راهکارهای سیاستی کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی
۱۸	الف) ادغام اقتصادی
۱۹	ب) ادغام سیاسی
۲۰	ج) ادغام اجتماعی
۲۳	د) ادغام فرهنگی
۲۵	ه) ادغام فضایی
۲۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۷	منابع و مأخذ



بررسی راهکارهای سیاستی کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی

چکیده

طرد اجتماعی فرایندی پویا تلقی می‌شود که از طریق آن برخی افراد یا گروه‌های اجتماعی از مشارکت در شئون مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی جامعه محروم شده و در معرض آسیب قرار می‌گیرند. به همین سیاق، ادغام اجتماعی نیز به معنای بازگشت آسیب‌دیدگان و مشارکت آنها در جامعه است. این امر مستلزم اقدام‌هایی است که با مشکلات ساختاری مقابله می‌کند و به گروه‌های طردشده امکان می‌دهد به‌عنوان بخشی ضروری از جامعه مشارکت کنند. برحسب تحلیل‌های برآمده از رهیافت طرد اجتماعی، بخشی از رویه‌ها و عملکردهای نهادی طردکننده جنبه رسمی و قانونی دارد. بنابراین، وظیفه دولت و حاکمیت است که به شناسایی و اصلاح قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز، با هدف دسترسی برابر و آزادانه عموم جامعه به حقوق، منابع و فرصت‌های اجتماعی، اقدام کند. اما، بخش زیادی از فرایند طرد اجتماعی معمولاً در چارچوب ساختارها و نهادهای اجتماعی و کلیشه‌های فرهنگی و به شکل غیررسمی صورت می‌گیرد. اصلاح این ساختارها نیز در وهله نخست نیازمند افزایش دانش و آگاهی انتقادی جامعه از عملکرد تبعیض‌آمیز بعضی از نهادهای اجتماعی موجود و سپس تغییر گفتمان عمومی جامعه معطوف به برقراری عدالت اجتماعی و نفی امتیازطلبی و انحصارگرایی است. باین‌حال، باید توجه داشت که صرف برداشتن موانع مشارکت و آزاد کردن دسترسی عموم مردم به منابع و فرصت‌های موجود در جامعه به‌منزله اتمام کار و انجام یافتن ادغام اجتماعی نیست؛ بلکه این مورد حداقل درخصوص طبقات تهی‌دست و گروه‌های طردشده، افزون بر رفع موانع مشارکت، نیازمند افزایش دانش و کسب توانایی لازم برای مشارکت در جامعه و بهره‌مندی از منابع و امکانات آن در عرصه‌های مختلف است.

خلاصه مدیریتی

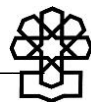
مفهوم طرد اجتماعی به‌عنوان مفهوم پایه و تعیین‌کننده چارچوب تحلیلی این گزارش، نتیجه تحول و چرخش مفهومی صورت‌گرفته در مفهوم فقر است. به اعتقاد صاحب‌نظران، تقلیل‌گرایی و نارسایی مفهوم فقر در توضیح ابعاد غیرمادی محرومیت اجتماعی از یک‌سو و ناتوانی آن در تبیین عوامل پیدایش و تداوم محرومیت در جامعه از سوی دیگر موجب رواج مفهوم طرد اجتماعی در ادبیات علوم اجتماعی از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی شده است. درواقع، مفهوم طرد اجتماعی به‌عنوان مفهومی وسیع و چندوجهی نه‌تنها ابعاد مادی، بلکه وجوه غیرمادی محرومیت را شامل می‌شود. به‌عبارتی، دایره شمول این مفهوم، از نابسامانی‌های اقتصادی و مالی تا محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی در سطوح مختلف و همچنین پیشامدهای مترتب بر هر یک از این ابعاد را دربرمی‌گیرد. علاوه‌براین، طرد اجتماعی قابلیت تبیین و توضیح عوامل و فرایندهایی که موجب پیدایش و تداوم محرومیت و مشکلات اجتماعی می‌شوند را در سطوح مختلف تحلیلی دارد. بنابراین، طرد اجتماعی را باید مفهوم و سازهای پویا و چندبعدی دانست که می‌تواند تبیین و تفسیر دقیق‌تری از مسائل محرومیت اجتماعی در جامعه ارائه دهد. با وجود این، مفهوم طرد اجتماعی

خود طی دهه گذشته دستخوش چرخش و تحول شده است. چرخشی که می‌توان از آن تحت عنوان چرخش از طرد اجتماعی به ادغام اجتماعی تعبیر کرد؛ زیرا به‌نظر می‌رسد تمایل کلی برای عبور از یک زبان صرف تحلیلی به سمت یک زبان سیاسی و مثبت‌تر وجود دارد. البته باید توجه داشت که این چرخش به‌معنای انقطاع و گسست از ادبیات طرد اجتماعی و تحلیل‌های برآمده از آن نیست؛ بلکه همچنان بر بنیاد آن استوار است. درحقیقت ادغام اجتماعی وجه ایجابی یا برآیند سیاسی برآمده از تکامل مفهوم طرد اجتماعی است که به‌جای تبیین و تأکید بر شرایط آسیب‌پذیری گروه‌های مختلف، اکنون تمرکز آن روی نقاط قوت، استعدادها و توانایی‌های آنها و ظرفیت آنها برای کمک به جامعه به‌عنوان شهروندان فعال است. چرخش به سمت سیاست ادغام اجتماعی مستلزم تمرکز بر اقدام‌هایی است که با مشکلات کلان ساختاری مقابله می‌کند و به گروه‌های طردشده و آسیب‌دیدگان اجتماعی اجازه می‌دهد تا به‌عنوان بخشی ضروری از جامعه مشارکت کنند. در همین زمینه، متناسب با تحلیل صورت‌گرفته از فرایندهای طردکننده در سطوح کلان، میانه و خرد در این گزارش، توصیه‌ها و راهکارهای سیاستی لازم برای رفع موانع مشارکت و ادغام در عرصه‌های مختلف اجتماعی ارائه شده است.

سیاست‌گذاری برای ادغام اجتماعی در سطح کلان مستلزم بازبینی و اصلاح قوانین، مقررات و رویه‌های نهادی است که شانس دسترسی برابر و عادلانه مردم به منابع و فرصت‌های موجود در جامعه را به شکل‌گزینشی محدود کرده‌اند. بی‌تردید، اصلاح قوانین و مقررات و رویه‌های نهادی که جنبه رسمی دارند برعهده دولت است؛ اما، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر نهادهای غیردولتی با شناسایی و معرفی نهادهای نابرابر ساز خواستار اصلاح آنها از سوی دولت می‌شوند. همچنین، با توجه به هم‌افزایی ابعاد طرد اجتماعی و انباشت آثار محرومیت در میان اقشار تهی‌دست و گروه‌های آسیب‌دیده، لازم است دولت با وضع قوانین حمایتی و ایجاد تبعیض مثبت زمینه بازگشت طردشدگان و آسیب‌دیدگان اجتماعی به جامعه را فراهم کند.

سیاست ادغام اجتماعی در سطح میانه، نیازمند رفع موانع حضور مردم در عرصه‌های عمومی و مشارکت در نهادها و فعالیت‌های جمعی است. در این سطح، دولت می‌تواند با ایجاد بستر برای اقتصاد اجتماعی در قالب توسعه بخش تعاون و حمایت از فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد زمینه لازم را برای تشکیل‌یابی و مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی فراهم کند.

در سطح خرد سیاست ادغام اجتماعی نیز، حفظ سلامتی و ارتقای سطح سواد و مهارت‌های حرفه‌ای افراد نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش توان و تاب‌آوری ایشان برای مشارکت در عرصه‌های مختلف اجتماعی دارند. از این‌رو، افزایش و ارتقای مستمر سطح سواد و سلامتی افراد طردشده باید به‌مثابه یک سیاست در برنامه‌های ادغام اجتماعی مورد توجه دولت، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر فعالان این عرصه قرار گیرد. سیاست ادغام اجتماعی طیفی از اقدام‌هاست و تحقق اهداف آن نیازمند توجه به رفع موانع و مشکلات ساختاری و افزایش توانمندی گروه‌های طردشده برای مشارکت در حیات اجتماعی است. به‌عبارتی، سیاست ادغام اجتماعی بدون پرداختن به علل ساختاری نابرابری و طردشدگی با شکست مواجه خواهد شد. آنچه مورد نیاز است توجه هم‌زمان به فرایندهای «مانع‌زدایی و تسهیلگری» و تلاشی هماهنگ برای بازگشت مطرودان و محرومان به جامعه است.



مفهوم طرد اجتماعی به‌عنوان یکی از پرکاربردترین مفاهیم علوم اجتماعی در دوره متأخر، رویکرد و رهیافت جدید حوزه سیاست اجتماعی به مسئله فقر، محرومیت و نابرابری در جامعه است. این مفهوم که در حال حاضر به جزء اصلی و جدایی‌ناپذیر جریان سیاست اجتماعی در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته تبدیل شده، به‌عنوان مفهومی راهبردی و فراگیرتر از مفهوم فقر، در تحلیل و تفسیر ابعاد محرومیت اجتماعی شناخته می‌شود؛ زیرا مفهوم طرد برخلاف مفهوم فقر، ضرورت و اهمیت مشارکت کامل مردم در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و نه لزوماً اقتصاد را منعکس می‌سازد و ضمن پذیرش و تأکید بر برنامه‌های حمایتی و افزایش توانایی طبقات محروم و تهیدست جامعه، به تسهیل و رفع موانع ساختاری موجود در فرایند مشارکت اجتماعی و بهره‌مندی اقتصادی افراد نیز توجه دارد. در واقع، صاحب‌نظران و سیاستگذاران اجتماعی از مفهوم طرد اجتماعی به‌عنوان جایگزین مفهوم فقر استفاده کردند تا بتوانند ذیل یک سازه تحلیلی قوی‌تر طیف گسترده‌تری از مسائل و مشکلات اجتماعی را تحت پوشش قرار دهند. در همین چارچوب، مفهوم ادغام اجتماعی نیز به‌مثابه روی دیگر سکه طرد اجتماعی، به‌عنوان راهکار جبران‌کننده و سیاستی که هدف آن بازگرداندن مطرودان و آسیب‌دیدگان اجتماعی به کانون جامعه است، مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا و با عنایت به گسترش، تنوع و انباشت مسائل، آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی در جامعه ایرانی و ضرورت توجه و پاسخ‌گویی به آن از یک‌سو و نیاز به گشایش پنجره‌های مفهومی و نظری جدید در عرصه سیاستگذاری اجتماعی از سوی دیگر، اساس گزارش حاضر بر معرفی ابعاد و فرایندهای طرد اجتماعی و راهکارهای افزایش ادغام اجتماعی استوار شده است. ساختار گزارش به این ترتیب است که در گام نخست مفهوم طرد اجتماعی تعریف و ابعاد آن ترسیم شده است؛ در گام دوم عوامل و فرایندهای منتهی به طرد اجتماعی تبیین و تشریح شده‌اند و در گام سوم مطابق با ابعاد و جزئیات طرد اجتماعی و نیز تبیین عوامل مؤثر در پیدایش آن، راهکارهای سیاستی لازم جهت کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی ارائه شده‌اند.

۱. وجوه چندگانه طرد اجتماعی

برای ورود به سیاست ادغام اجتماعی و دستیابی به گزاره‌های سیاستی سنجیده در باب آن، به‌ناچار باید از جغرافیای مفهوم طرد اجتماعی^۱ عبور کرد و از دریچه آن به موضوع نگریست. چراکه مفهوم ادغام اجتماعی در تلاقی با مفهوم طرد اجتماعی و در چارچوب ادبیات آن معنا یافته و به‌مثابه یک مسئله نمود عینی پیدا کرده است (کامرون، ۲۰۰۶: ۳۹۶). لذا، تنها در صورتی که مشخص شود که طرد اجتماعی چیست و چگونه رخ می‌دهد، می‌توان نسبت به طراحی و تدوین سیاست ادغام اجتماعی اقدام کرد. در این راستا و به‌منظور آشنایی سیاست‌پژوهان و سیاستگذاران با ادبیات لازم جهت سیاستگذاری در حوزه ادغام اجتماعی، در ادامه این بخش از گزارش، ابتدا مفهوم طرد اجتماعی به‌اختصار معرفی

و سپس وجوه چندگانه آن ترسیم و پس از آن سازوکارهای علی و فرایندهای طردکننده در سطوح کلان، میانه و خرد تبیین می‌شوند.

مفهوم طرد اجتماعی^۱ به مانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی، به‌رغم پرکاربرد بودن آن، تعریف صریح و روشنی ندارد، زیرا از یک سو تنوع و گستردگی مصادیق طرد اجتماعی و از سوی دیگر تعدد رویکردهای تفسیرگر و تبیین‌کننده این مفهوم، توافق در مورد محتوا و تعیین حدود و ثغور آن را به امر پرمناقشه‌ای تبدیل کرده است. در کنار این موارد بایستی به ماهیت سیال و نسبی مفاهیم علوم اجتماعی و تفاوت بافت‌های اجتماعی و فرهنگی در این زمینه نیز اشاره شود. باین حال «فقدان مشارکت» به شکل ضمنی و به‌عنوان نشانه مشترک در غالب تعاریف ارائه شده از مفهوم طرد اجتماعی مبنای تحلیل سیاستی ما در این گزارش قرار گرفته است. بر این اساس، طرد اجتماعی به‌مثابه فرایندی پویا تلقی می‌شود که از طریق آن برخی افراد یا گروه‌های اجتماعی از مشارکت در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند منع شده یا باز می‌مانند (والکر و والکر، ۱۹۹۷: ۸). ویژگی متمایز تعریف فوق از مفهوم طرد اجتماعی در مقایسه با مفهوم فقر، در این است که محرومیت اجتماعی به ابعاد و مؤلفه‌های صرفاً مادی و اقتصادی تقلیل نیافته است، بلکه ابعاد محرومیت و فقدان مشارکت در همه عرصه‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرد. از این رو، به‌منظور کسب شناخت بیشتر از آثار محرومیت اجتماعی، ابعاد طرد اجتماعی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فضایی مورد ایضاح و مذاقه بیشتری قرار گرفته‌اند.

شکل ۱. ابعاد و وجوه چندگانه طرد اجتماعی





الف) طرد اقتصادی

طرد اقتصادی^۱ به فرایندی اشاره دارد که با آن برخی از افراد یا گروه‌های اجتماعی امکانی برای مشارکت و استفاده از منابع مادی و امکانات اقتصادی موجود در جامعه پیدا نمی‌کنند و بدین‌سان شانس دسترسی به فرصت‌های اقتصادی برای آنها از میان می‌رود. پیامد چنین وضعیتی را می‌توان در مواردی چون نداشتن شغل مناسب،^۲ بیکاری‌های طولانی مدت، فقر درآمدی، دستمزدهای پایین، ناامنی شغلی، عدم دسترسی به تسهیلات و اعتبارات مالی و فقدان حداقلی مجموعه‌ای از خدمات اساسی نظیر سرپناه مناسب، بهداشت، آب سالم، آموزش و ... مشاهده کرد (بهالا و لاپیر، ۱۹۹۷: ۴۱۸؛ لویتاس و همکاران، ۲۰۰۷: ۳۰). بنابراین، طرد اقتصادی هر دو جزء اساسی فعالیت اقتصادی، یعنی «تولید» و «مصرف» را دربرمی‌گیرد. با این توضیح که جزء نخست، وضعیت مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی از طریق بازار کار را نشان می‌دهد و جزء دوم بیانگر ظرفیت خرید و تأمین کالا و خدماتی است که افراد جهت برخورداری از شرایط یک زندگی عادی براساس عرف و معیارهای جامعه محل زندگی خود نیاز دارند. برای مطالعه و تعیین میزان طرد اقتصادی در جامعه توجه به شاخص‌های هر دو جزء لازم و ضروری است، زیرا میان این دو جزء تعامل برقرار است و یک جزء به‌تنهایی نمی‌تواند جایگزین جزء دیگر شود. با این حال، در سنجش و ارزیابی طرد اقتصادی، برای مقوله طرد از بازار کار وزن و اهمیت بیشتری قائل می‌شوند، زیرا محرومیت از بازار کار و عدم کسب درآمد کافی در اغلب موارد بر کمیت و کیفیت تأمین کالاها و خدمات نیز تأثیر مستقیم می‌گذارد.

در زمینه طرد از بازار کار موضوعی که بیش از هرچیز دیگر در مطالعات نظری و تجربی مورد بحث قرار گرفته، مسئله بیکاری و نداشتن شغل مناسب است. در واقع، بیکاری در ردیف مهم‌ترین عوامل خطرآفرین^۳ در زمینه طرد اجتماعی است. در همین رابطه یافته‌های پژوهشی موجود بیانگر آن است که دوره‌های طولانی بیکاری، احتمال اشتغال مجدد را کاهش می‌دهد و این خود عامل مؤثری در کاهش سطح رفاه و سلامت جسمی و روانی افراد فاقد شغل و محرک قدرتمندی جهت سوق دادن ایشان به عرصه‌های آسیب اجتماعی و انجام فعالیت‌های غیرقانونی و مجرمانه است (پولان، ۲۰۱۸: ۳). افزون بر این، بایستی به این نکته مهم نیز توجه کرد که طردشدن از بازار کار محدود به بیکاری و فقدان درآمد نیست؛ بلکه مؤلفه‌ها و تغییرات تأثیرگذار بازار کار از جمله مشاغل بی‌کیفیت، درآمد کم، کاهش امنیت شغلی و «موقتی‌سازی»^۴ قراردادهای کاری را نیز دربرمی‌گیرد (اسمیت، ۲۰۰۰: ۸). به اعتقاد صاحب‌نظران این جنبه از طرد اقتصادی عملکرد و آثار خود را بیشتر درخصوص سایر ابعاد طرد اجتماعی نشان می‌دهد، زیرا پاره‌ای از مشاغل با وجود درگیر کردن افراد در فعالیت اقتصادی، به‌واسطه کیفیت پایین و شرایط نامساعد اشتغال، افراد را در معرض آسیب و طرد اجتماعی نیز قرار می‌دهند. لویتاس و همکارانش (۲۰۰۶) برای توصیف این‌گونه مشاغل از عنوان «اشتغال طردکننده»^۵ استفاده می‌کنند. اشتغال طردکننده در شرایطی اتفاق می‌افتد که دستمزد و امنیت شغلی بسیار پایین است؛ و در هر لحظه ممکن است افراد کار و منبع درآمد خود را از دست بدهند. درخصوص متغیر کیفیت کار نیز درحالی‌که اشتغال به‌طور کلی با بهبود سلامتی و افزایش نشاط اجتماعی همراه است، برخی از مشاغل ممکن است

1. Economic Exclusion
2. Decent Jobs
3. Risk Factors
4. Casualization
5. Exclusionary Employment

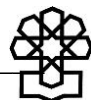
به‌واسطه شرایط و محیط نامناسب کاری، تعارض نقش یا خستگی شغلی به سلامت کارکنان در ابعاد مختلف جسمی، روانی و اجتماعی صدمه و آسیب وارد کنند (لویتاس و دیگران، ۲۰۰۷: ۲۰۵).

بعد دیگر طرد اقتصادی که معمولاً در مطالعات فقر و در تعیین سطح رفاه افراد و خانوارها مورد توجه قرار می‌گیرد، میزان مصرف کالا و خدمات اساسی است. بسیاری از محققان بنابر دلایل نظری و تجربی متعدد استدلال کرده‌اند که میزان مصرف واقعی خانواده‌ها، بیشتر از سطح درآمدشان در تعیین و مشخص کردن وضعیت فقر آنها نقش دارد. فرض اساسی این دیدگاه این است که افراد و خانواده‌ها رفاه مادی را نه از دریافت فی‌نفسه درآمد، بلکه از مصرف واقعی کالاها و خدمات مورد نیاز به‌دست می‌آورند (یورگنسن، ۱۹۹۸: ۸۱). در همین خصوص، یکی از نگرانی‌های عمده‌ای که در بسیاری از کشورها به‌ویژه در کشورهای فقیر و در حال توسعه وجود دارد این است که بخش زیادی از مردم مخصوصاً افراد فقیر، بی‌خانمان و ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی فاقد امکانات اولیه هستند و نمی‌توانند در فعالیت‌های مصرفی عادی جامعه خود مانند تأمین غذای کافی، پوشاک مناسب، سرپناه استاندارد، اوقات فراغت و ... شرکت کنند.

ب) طرد سیاسی

مفهوم طرد سیاسی^۱ را می‌توان در دو سطح حداقلی و حداکثری تعریف و تفسیر کرد. در سطح نخست، طرد سیاسی زمانی اتفاق می‌افتد که افراد یا گروه‌ها از مشارکت در رویدادها و فرایندهای سیاسی محروم شوند (ایوانز و تیلی، ۲۰۱۷: ۵۷). دل‌مشغولی اصلی در اینجا توانایی افراد برای مشارکت یا تأثیرگذاری بر تصمیم‌هایی است که بر فرصت‌ها و شرایط زندگی آنها در سطوح ملی یا محلی تأثیر می‌گذارد. این امر ممکن است به شکل ناخواسته و غیرارادی و به‌دلیل اعمال سلطه از سوی مراجع رسمی، از طریق کاهش دسترسی به ساختارها و فرصت‌های رسمی و غیررسمی مشارکت، محدود شود یا اینکه افراد به‌صورت خودخواسته و ارادی از حضور و مشارکت در فرایندهای سیاسی صرف‌نظر کنند. البته بایستی به این نکته توجه کرد که مشارکت سیاسی محدود به فعالیت‌های انتخاباتی نمی‌شود؛ بلکه سایر اشکال فعالیت سیاسی از جمله حضور و مشارکت در نهادهای جامعه مدنی مانند سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای محلی، گروه‌های فشار و غیره را نیز دربرمی‌گیرد (ریچاردسون، ۲۰۰۵: ۹۲). مفهوم طرد سیاسی در سطح فراگیرتر، بیانگر سلب حقوق شهروندی از بعضی از افراد یا گروه‌های حاضر در جامعه است.

آمارتیا سن (۲۰۰۰) معتقد است مشارکت سیاسی و برخورداری از حقوق شهروندی، افزون بر ارزش ابزاری، از یک ارزش ذاتی نیز برخوردار است، زیرا شکل‌گیری آگاهانه و بی‌قیدوشرط ارزش‌های انسانی و نیز ایجاد شرایط مناسب جهت پیگیری و تحقق این ارزش‌ها مستلزم تعامل و گفتگو و برخورداری از حقوق و آزادی‌های اساسی است. از این‌رو محرومیت از مشارکت سیاسی به‌منزله فقیر ساختن حیات انسانی است. جدا از این، مشارکت در فرایندهای سیاسی ابزار مؤثری برای تأمین امنیت پایدار در نظام‌های سیاسی است. مردم‌سالاری و مشارکت سیاسی با ایجاد فضایی جهت شنیده شدن صدای گروه‌های سیاسی و طبقات مختلف جامعه، به‌ویژه در مواقع پیدایش رکود اقتصادی یا بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی مانع از درگیری و انباشت تنش‌های اجتماعی شده و فرصتی فراهم می‌سازد تا حکومت در بستر نقد و نظارت عمومی به اصلاح و بازبینی فرایندها و رویه‌های اداری و اجرایی خود در امور مختلف بپردازد.



ج) طرد اجتماعی

بعد اجتماعی طرد نیز به مانند بعد سیاسی آن در دو سطوح معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در سطح نخست مراد از طرد اجتماعی همان مفهوم عام و رایج طرد اجتماعی است که وجوه چندگانه پدیده فقر و محرومیت در جامعه انسانی را به تصویر می‌کشد. اما، طرد اجتماعی در معنای محدود کلمه به منزله طرد شدن افراد از روابط و مناسبات اجتماعی است که به تنهایی می‌تواند از اهمیت و ارزش ذاتی برخوردار باشد، زیرا انسان‌ها ذاتاً موجوداتی اجتماعی هستند و محروم کردن افراد از روابط اجتماعی به تنهایی می‌تواند در همه ابعاد سلامت - جسمی، روانی و اجتماعی - آنها تأثیر ویران‌کننده‌ای برجای گذارد. در همین خصوص، مطالعات و تحقیقات زیادی در دنیا تأثیرات معنادار روابط اجتماعی بر حفظ و ارتقای سطح سلامتی و تندرستی افراد را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند (کوهن، اندروود و گوتلیب، ۲۰۰۰: ۱۱). برای نمونه داشتن روابط نزدیک و صمیمانه با بستگان، دوستان و آشنایان موجب می‌شود انسان‌ها آرامش بیشتر و اضطراب کمتری در زندگی خود تجربه کنند و این امر نه تنها خطر ابتلا به بیماری را کاهش می‌دهد بلکه در صورت ابتلا به بیماری نیز شانس و امکان بیشتری جهت بهبودی فراهم می‌کند. علاوه بر این، انسان‌ها از طریق روابط اجتماعی خود می‌توانند نیازهای مادیشان را برطرف کنند. به‌ویژه در دوره‌های فقر و تنگدستی که افراد در تأمین نیازهای مادی و خدماتی خود و خانواده‌شان با کمبود و مشکل مواجه می‌شوند؛ اقوام و آشنایان بیشتر تمایل دارند تا منابع در اختیار خود را با ایشان به اشتراک گذارند.

د) طرد فرهنگی

طرد فرهنگی^۱ به مثابه بعدی دیگر از ابعاد طرد، معمولاً به دو شکل اساسی در جامعه رخ می‌دهد. شکل نخست مربوط به زمانی است که افراد یا گروه‌های اجتماعی به دلیل ویژگی‌های فرهنگی متمایز خود نظیر زبان، قومیت، مذهب، عادات و سنت‌ها، سبک زندگی و ... توسط گروه‌های فرهنگی مسلط در جامعه محدود می‌شوند. در واقع، طرد فرهنگی در اینجا دلالت بر قطع ارتباط و عدم مشارکت اعضای یک «خرده فرهنگ» در اجتماع بزرگ‌تر پیرامون خود دارد. این شکل از طرد را بیشتر احتمال دارد اقلیت‌های قومی و مذهبی درون اجتماعات چندفرهنگی^۲ تجربه کنند. برای مثال، مسلمانان به‌عنوان یک اقلیت مذهبی در کشورهایی مانند هند، بریتانیا و فرانسه در عرصه‌های مختلف زندگی، یعنی میدان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، با فشار اجتماعی و محدودیت‌های متناهی روبه‌رو هستند.

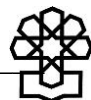
شکل دوم طرد فرهنگی مربوط به زمانی است که افراد فارغ از ویژگی‌های متمایز فرهنگی‌شان، امکان مشارکت در اعمال فرهنگی جامعه خود را پیدا نمی‌کنند. مشارکت فرهنگی، مشارکت در فعالیت‌هایی است که موجب افزایش سرمایه فرهنگی^۳ و اطلاعاتی افراد می‌شود و به رشد شخصیت یا به تعریف هویت آنها کمک می‌کند. چنین فعالیت‌هایی ممکن است به شکل فعال مانند انجام یک فعالیت هنری، عضویت در یک سازمان فرهنگی یا اعیاد و مراسم مذهبی و فرهنگی یا به شکلی غیرفعال مانند مطالعه، تماشای یک اثر هنری و یا بازدید از امکان تاریخی و فرهنگی رخ دهد.

1. Cultural Exclusion
2. Multicultural
3. Cultural Capital

موضوع‌های مربوط به مشارکت فرهنگی در ادبیات علوم اجتماعی در قالب مفهوم مصرف فرهنگی^۱ نیز مورد مطالعه قرار گرفته است. مصرف محصولات فرهنگی، مصرف موسیقی، مصرف رسانه و مصرف فراغت جزء شاخص‌های اصلی مصرف فرهنگی هستند. مصرف فرهنگی به سبک زندگی، نیازها، تمایلات و ارزیابی افراد نسبت به توانایی‌های خودشان شکل می‌دهد. اما، همان‌طور که بیان شد همه اعضای جامعه به شکل یکسان و برابر امکان مصرف فرهنگی پیدا نمی‌کنند. پیر بوردیو،^۲ جامعه‌شناس معروف فرانسوی، از جمله افرادی است که مصرف فرهنگی را از منظر طبقاتی تحلیل کرده است. در دیدگاه بوردیو طبقات متوسط و بالای جامعه از طریق سازوکار مصرف به‌ویژه مصرف فرهنگی فاصله طبقاتی خود نسبت به طبقات فرودست را حفظ و بازتولید می‌کنند. وی شیوه‌هایی را تحلیل کرد که گروه‌های هم‌رده و هم‌طبقه خود را با آن از الگوهای مصرفی که شیوه زندگی یک گروه را مشخص می‌کند، متمایز می‌سازند (باکاک، ۱۳۸۱: ۹۶). با ابتناء به چنین توضیحی، طرد فرهنگی در شکل حاضر نتیجه و برآیند طرد اجتماعی در سایر ابعاد است در حالی که در شکل نخست، طرد فرهنگی خود عاملی برای طرد در سایر ابعاد جامعه به‌شمار می‌آید.

ه) طرد فضایی

آخرین بعد از ابعاد چندگانه طرد اجتماعی که در این بخش مورد اشاره قرار می‌گیرد، بعد فضایی آن است. این بعد از طرد، در اکثر مواقع پیامد تعامل و تراکم میان سایر ابعاد طرد اجتماعی است که با طرد فزاینده گروه‌های آسیب‌پذیر و تمرکز یافتن آنها در مناطق و محدوده‌های جغرافیایی خاص نمایان می‌شود (لویتاس و دیگران، ۱۹۹۸: ۱۴). در این باره، در اکثر جوامع، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، بخش چشمگیری از فقرا و تهی‌دستان شهری در محلات و محدوده‌های جغرافیایی با مشخصات خاص تمرکز یافته‌اند و سایر شهروندان تلاش دارند با استفاده از علائم و نشانه‌های مختلف، فاصله اجتماعی خود را با آنها حفظ کنند. بدین ترتیب، طرد فضایی دو مؤلفه عمده و درعین‌حال درهم‌تنیده دارد. مؤلفه نخست به مسائل هویتی مرتبط با طرد فضایی اشاره دارد که از یک طرف مانع از ادغام و برقراری ارتباط میان ساکنان محلات فقیرنشین و اجتماع بزرگ‌تر شده و از طرف دیگر موجب نادیده‌انگاری آنها از سوی مسئولان و مردم عادی می‌شود. تقریباً همه ما مواردی را می‌شناسیم که یک محله یا یک منطقه از مناطق شهر با عناوین و برچسب‌های زشت و زننده، بدنام و تخریب شده باشد و این موضوع مانع از اعتمادسازی و پذیرش افراد متعلق به آن مناطق در اجتماع بزرگ‌تر شود. مؤلفه دوم فارغ از ویژگی‌های فردی و خانوادگی افراد ساکن در مناطق طرد شده، به ضعف زیرساخت‌ها و کمیت و کیفیت پایین خدمات عمومی ارائه شده در این مناطق اشاره دارد که مانع از پویایی اجتماعی و مشارکت ساکنان در عرصه‌های عمومی می‌شود (آدامان و کیدر، ۲۰۰۶: ۹). درهم‌ریختگی فضا، ناپایداری سازه‌های شهری، کمبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی، بهداشت نامناسب محیط، نبود شبکه دفع فاضلاب، امنیت اجتماعی پایین و ... مهم‌ترین شاخصه‌های محیطی هستند که مکان را به فضایی نامطلوب برای انجام و گسترش مراودات اجتماعی تبدیل می‌کنند. این موارد ویژگی غالب مناطقی هستند که در مطالعات شهرنشینی با عنوان بافت‌های ناکارآمد شهری - از جمله بافت‌های فرسوده، بافت‌های تاریخی و سکونتگاه‌های غیررسمی - مشخص شده‌اند. متأسفانه بخش بسیاری از



جمعیت شهری، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، در این مناطق ساکن هستند و اغلب نیز میزان بالایی از طرد و محرومیت را تجربه می‌کنند.

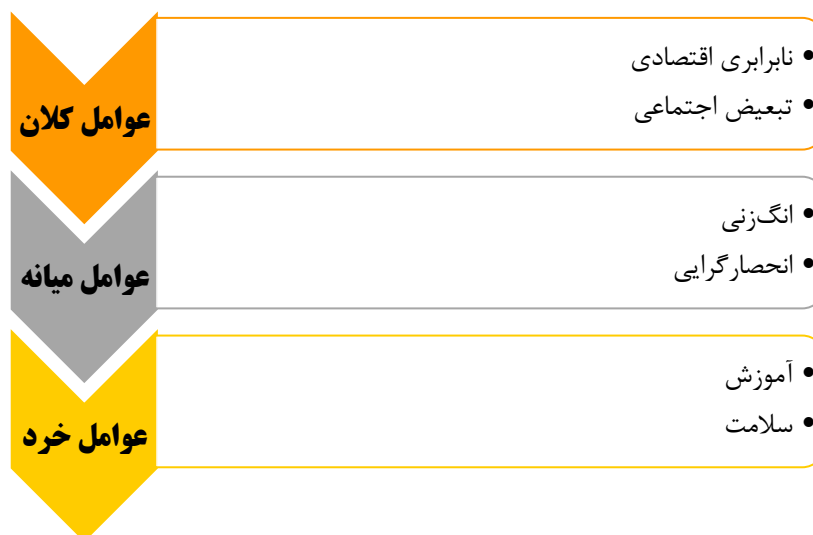
ابعاد چندگانه طرد اجتماعی دارای ارتباط درونی بوده و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. به‌طوری‌که وقوع طرد در یک بعد، خطر تجربه طرد در سایر ابعاد را به دنبال دارد. برای مثال، طرد اقتصادی و ناتوانی افراد در استفاده از فرصت‌های اقتصادی، یافتن شغل مناسب و کسب درآمد کافی، امکان حضور، کسب جایگاه و مشارکت در شبکه‌های اجتماعی را محدود می‌کند و ازسوی دیگر طرد اجتماعی و محدود بودن دامنه شبکه و سرمایه اجتماعی بر دسترسی افراد به فرصت‌های اقتصادی، کسب اعتبار اجتماعی و توان استفاده و بهره‌گیری از آن اثر منفی می‌گذارد. علاوه بر این، طرد اقتصادی و طرد اجتماعی در کنار یکدیگر شانس تأثیرگذاری افراد بر فعالیت‌های سیاسی و خروج از تله طرد، به‌ویژه در ابعاد رسمی و قانونی، را به‌شدت کاهش می‌دهند. زنجیره‌های طرد متقابل و تبدیل‌پذیری ابعاد طرد را، به همین ترتیب، می‌توان میان سایر ابعاد نیز ترسیم کرد. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، طرد فرهنگی برحسب ویژگی‌های قومی و مذهبی ممکن است به طرد فضایی، فاصله اجتماعی و نهایتاً تبعیض و محرومیت از فرصت‌های اقتصادی منجر شود. همچنین تجربه طرد عینی در هریک از ابعاد طرد می‌تواند در پیدایش احساس طردشدگی یا شکل‌گیری طرد ذهنی در سایر ابعاد طرد اجتماعی تأثیر گذارد. در مجموع، باید دانست که تشخیص تفاوت‌ها و پیوندهای متقابل بین ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طرد، محور اصلی فرایند فهم پدیده طرد اجتماعی در جامعه است. از این‌رو، برای مواجهه‌ای از جنس سیاست‌گذارانه، درک ماهیت پیچیده و چندبعدی پدیده طرد اجتماعی گامی اساسی در راه شناخت و ارائه راهکارهای اساسی جهت حذف و اصلاح فرایندهای طردکننده و تسهیل شرایط جهت ادغام و بازگشت طردشدگان به کانون جریان‌های اصلی جامعه محل زندگی خود است. البته، بایستی به این نکته توجه داشت که جنس و نوع ارتباط میان ابعاد مختلف پدیده طرد اجتماعی در بسترهای زمانی و مکانی مختلف تغییر می‌کند. بنابراین سیاست از پیش موجود یا تجربه شده‌ای برای ادغام اجتماعی وجود ندارد و داده‌های سیاستی لازم برای حل مسئله صرفاً از مسیر شناخت ابعاد مسئله در اجتماع و زادگاه اصلی خود حاصل می‌شوند.

۲. عوامل و فرایندهای طرد اجتماعی

رهیافت طرد اجتماعی تنها به ابعاد طرد و محرومیت اجتماعی نمی‌پردازد، بلکه می‌کوشد پویایی فرایند طرد اجتماعی را نیز نشان دهد، اینکه چگونه تولید و بازتولید می‌شود، اینکه چگونه مردم در وضعیت محرومیت و حاشیه‌ای شدن اجتماعی قرار می‌گیرند و اینکه نهادهایی که به طرد اجتماعی تداوم می‌بخشند کدامند. همچنین، طرد اجتماعی در این سطح دلالت بر عاملیت^۱ دارد بدین معنا که طرد شدن افراد نتیجه مسئولیت یا انتخاب‌های فردی نیست؛ بلکه به‌دلیل شرایط و تصمیم‌گیری‌های خارج از اختیار و کنترل آنها رخ می‌دهد. برای مثال، خانواده‌های طبقات محروم و متوسط جامعه ممکن است به‌دلیل هزینه بالای مدارس غیرانتفاعی نتوانند فرزندانشان را در مدارس با سطح بالایی از کیفیت آموزش نام‌نویسی کنند و در نتیجه آینده تحصیلی فرزندانشان محدود به رشته‌های کم‌تقاضا و بدون بازار کار در

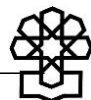
دانشگاه شود.^۱ یا ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی به دلیل مشکلات حقوقی سکونتگاه خود برای استفاده رسمی از خدمات دولتی در زمینه آب، برق و گاز و ... با موانع و محدودیت‌های فراوانی مواجه‌اند. البته، باید به این نکته هم توجه کرد که طرد اجتماعی تنها پیامد عوامل بیرونی و غیرارادی نیست، بلکه ممکن است نتیجه کناره‌گیری داوطلبانه افراد از حضور و مشارکت در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی باشد. افراد می‌توانند به میل و اراده خود تصمیم به ترک تحصیل، نادیده گرفتن یک فرصت شغلی و نپرداختن به فعالیت اقتصادی، یا شرکت نکردن در انتخابات سیاسی بگیرند. در مجموع، طرد اجتماعی به‌عنوان یک پدیده پویا، تنها از طریق شناسایی افراد، نهادها و ساختارهایی که می‌توانند به‌طور فعال یا منفعلانه دیگران را طرد و به حاشیه برانند، قابل فهم و ارزیابی است. بر همین اساس، در این بخش از گزارش متأثر از رویکرد رئالیسم انتقادی^۲ به دنبال شناسایی شرایط، فرایندها و سازوکارهای علی هستیم که عامل و زمینه‌ساز طرد اجتماعی افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر در طول زمان و مکان می‌شوند. در ادامه فرایندها و سازوکارهای طردکننده در سطوح تحلیلی کلان، میانه و خرد در جامعه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

شکل ۲. عوامل و فرایندهای طردکننده در سطوح کلان، میانه و خرد



الف) فرایندهای طردگرا در سطح کلان

فرایندهای اجتماعی طردکننده در سطح کلان اشاره به عوامل و زمینه‌های ساختاری و نهادی در ساحت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دارند که با ایجاد تبعیض و نابرابری، شرایط را برای طرد اقشار و گروه‌های فرودست و آسیب‌پذیر فراهم می‌سازند. جامعه‌شناسان معتقدند منشأ این ساختارها در دنیای مدرن اقتصاد سرمایه‌داری، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در قالب طبقه اجتماعی و نیز نابرابری‌های ناشی از جنسیت، نژاد، قومیت و فرهنگ هستند.



طبقه اجتماعی

مهم‌ترین دیدگاه نظری که به تحلیل و تبیین طبقات در ساختار اجتماعی جوامع می‌پردازد، رهیافت مارکسیستی است. در دیدگاه نظری کارل مارکس،^۱ اقتصاد زیربنای جامعه و تعیین‌کننده ساحت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در روبناس است. عامل تعیین‌کننده در اقتصاد نیز «نیروهای تولید» یعنی منابع، امکانات و ابزارهای تولید هستند. این نیروها روابط اجتماعی، یعنی ساختار طبقاتی را تعریف و تعیین می‌کنند. کسانی که کنترل نیروهای تولید را در اختیار دارند، طبقه مالک یا سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهند و در مقابل، طبقه کارگر و غیرمالک، طبقه فرودست را تشکیل می‌دهند. مارکس (۱۸۴۵) معتقد است ایده مرکزی نظام سرمایه‌داری، تولید و انباشت حداکثر سود ممکن است. منشأ سود نیز «ارزش اضافی» است که در نتیجه کار و تولید ایجاد می‌شود. طبقات سرمایه‌دار به دلیل مالکیت ابزار تولید ارزش اضافی را از چنگ طبقات کارگر درمی‌آورند و آنها را از نتیجه کار خود محروم می‌سازند. بنابراین، در رهیافت مارکسیستی طرد اجتماعی پیامد عدم مالکیت ابزار تولید است. کسانی که مالکیت خصوصی را در اختیار دارند و ارزش اضافی را کنترل می‌کنند، طبقات کارگر و فرودست را از داشتن قدرت مادی محروم می‌کنند (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵، ۱۸۴۸). این شرایط با رشد سرمایه‌داری و توسعه فناوری به علت نیاز کمتر به نیروی کار کارگران بدتر و بدتر می‌شود.

ماکس وبر^۲، هرچند این دیدگاه مارکس را پذیرفت که طبقه بر مبنای شرایط اقتصادی عینی بنا می‌شود، اما مجموعه متنوعی از عوامل اقتصادی گوناگون را در شکل‌گیری طبقه دخیل می‌دانست، عواملی که مارکس آنها را به حساب نیاورده بود. طبق نظر وبر، تقسیم‌بندی طبقاتی نه فقط از کنترل یا فقدان کنترل ابزار تولید، بلکه از آن تفاوت‌های اقتصادی نیز نشئت می‌گیرد که هیچ ارتباط مستقیمی با دارایی‌ها ندارد. این منابع اقتصادی خصوصاً مهارت‌ها، وجهه یا اعتبار، یا مدارج و مدارک تحصیلی را شامل می‌شوند که بر نوع شغلی که مردم قادر به یافتن آن‌اند، تأثیر می‌گذارد. وبر معتقد بود که موقعیت فرد در بازار تأثیر نیرومندی بر کل بخت‌های زندگی او دارد. کسانی که در مشاغل مدیریتی یا حرفه‌ای هستند مثلاً در مقایسه با مشاغل کارگری درآمد بیشتری دارند و از شرایط کاری مطلوب‌تری نیز برخوردارند. مدارج و مدارک تحصیلی و مهارت‌هایی که به دست آورده‌اند آنها را در مقایسه با کسانی که فاقد چنین مدارک و مدارجی هستند، بازارپسندتر می‌کند. در سطحی پایین‌تر، در میان کارگران یقه آبی، پیشه‌وران ماهر می‌توانند روی دریافت دستمزدهایی بالاتر از کارگران ناماهر یا نیمه‌ماهر حساب کنند (گیدنز و بردسال، ۱۳۹۹: ۴۱۳). در همین رابطه، جامعه‌شناسان نووبری و تحلیل‌گران سیاست‌های سوسیال دمکراتیک در تبیین وضعیت فقر و طرد در میان گروه‌های شغلی خاص تأکید بر تفاوت‌های مهارتی دارند، زیرا ساختار پاداش‌های شغلی مبتنی بر مهارت‌ها و دسترسی متفاوت به مشاغل است و افرادی که کمترین مهارت را دارند یا در مشاغل کم‌دستمزد وارد می‌شوند، و یا به احتمال زیاد خود را بیکار می‌یابند (باتلر و وات، ۲۰۰۷: ۱۰۸). این موضوع به‌ویژه در بستر پیشرفت و ظهور فناوری‌های جدید و تغییرات بازار کار در عصر حاضر اهمیتی دوچندان یافته است، زیرا دانش تخصصی و مهارت‌های شغلی نقش مهمی در انطباق افراد با شرایط کاری جدید دنیا دارند و چنانچه افراد نتوانند خود را از نظر مهارتی با شرایط کاری مشحون از تغییر و نوآوری وفق دهند، فرصت کمتری جهت اشتغال و کسب درآمد شرافتمندانه پیدا می‌کنند. تغییرات بازار کار،

1. Karl Marx
2. Max Weber

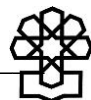
همچنین، شرایط و امنیت شغلی افراد شاغل را نیز تهدید می‌کند؛ زیرا بازارهای کار «مقررات زدایی» می‌شوند تا صاحبان کسب و کارها آسان‌تر بتوانند نیروی انسانی لازم را متناسب با تغییرات شرایط کار تعدیل یا تأمین کنند. در نتیجه تغییرات اقتصاد جهانی و پیشرفت‌های فناوری تغییرات عمیقی در نیازهای مهارتی بازار کار و نظام شغلی جوامع مختلف ایجاد کرده است که نمود آن را از منظر طرد اجتماعی می‌توان در انعطاف‌پذیری بازارهای کاری و بی‌ثباتی شغلی مشاهده کرد. چنین شرایطی افراد ناتوان و فاقد مهارت را یا در حاشیه اقتصاد و یا در شرایط کاری‌ای قرار می‌دهد که لویتاس با تعبیر «اشتغال طردکننده» از آن یاد کرده و با مؤلفه‌هایی چون درآمد کم، عدم امنیت شغلی، عدم برخورداری از مزایای قانونی، محیط نامناسب کاری و ... مشخص می‌شود.

جنسیت

صاحب‌نظران و طرفداران رهیافت‌های فمینیستی استدلال کرده‌اند که رهیافت‌های سنتی مارکسیستی و غیرمارکسیستی به فقر و نابرابری، نابرابری‌های جنسیتی موجود در خصوص نهادهای خانواده، بازار کار و دولت رفاه که به «زنانه شدن فقر»^۱ منجر می‌شود را نادیده می‌گیرند. نابرابری‌های جنسیتی به این معناست که زنان در مقایسه با مردان در معرض خطر بسیار بیشتری نسبت به طرد و محرومیت قرار دارند، زیرا جنسیت عامل مهم و حساسی در ساخت دادن به انواع فرصت‌ها و بخت‌های زندگی است که افراد و گروه‌ها از آن برخوردار می‌شوند، و تأثیر نیرومندی بر نقش‌هایی دارد که آنها در نهادهای اجتماعی، از خانواده تا دولت، ایفا می‌کنند. در همین خصوص، با وجود تنوع و گوناگونی زیاد نقش‌های مردان و زنان در فرهنگ‌های مختلف، تقریباً در هیچ جامعه شناخته شده‌ای قدرت زنان بیشتر از مردان نیست. نقش‌های مردان عموماً ارزشمندتر از نقش‌های زنان تلقی می‌شوند و پاداش‌های بیشتری نیز دریافت می‌کنند.

در ساحت نظری، دیدگاه‌های متعددی مطرح شده‌اند تا جایگاه نابرابر زنان و مردان را در عرصه‌های اقتصاد، سیاست، خانواده و سایر عرصه‌های جامعه تبیین و تشریح کنند. در این باره، طرفداران رویکردهای نظم‌گرا از جمله نظریه پردازان دیدگاه‌های کارکردگرا^۲ با اعتقاد به «تفاوت‌های طبیعی» معتقدند تقسیم کار میان زنان و مردان و به تبع آن به وجود آمدن نابرابری‌های جنسیتی به دلیل ویژگی‌های زیست‌شناختی متفاوت مردان و زنان پدید آمده است. در مقابل، رویکردهای انتقادی از جمله نظریه پردازان فمینیست وجود هرگونه شالوده زیست‌شناختی برای تقسیم کار جنسیتی را به باد انتقاد گرفته‌اند؛ بنا بر استدلال آنها تخصیص کارها و وظایف در جامعه هرگز جنبه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر ندارد. زنان نه برمبنای خصوصیات زیست‌شناختی خود، بلکه به دلیل اجتماعی‌شدن در نقش‌هایی که به لحاظ فرهنگی و اجتماعی از آنها انتظار می‌رود، از تعقیب برخی از مشاغل و فعالیت‌ها منع می‌شوند. در واقع، فمینیست‌ها بیشتر از آنکه روابط و نابرابری‌های جنسیتی را امری طبیعی بشمارند آن را چیزی می‌دانند که در نتیجه فرایندهای اجتماعی و فرهنگی ایجاد شده است و با وجود پیشرفت‌های قانونی در زمینه کسب حقوق برابرتر با مردان، اما به مانند یک «سقف شیشه‌ای»^۳ مانع از ارتقا و استفاده زنان از فرصت‌های موجود در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه می‌شود. برای مثال، در حوزه اقتصادی زنان همواره برای ارائه هر کاری دستمزد کمتری دریافت می‌کنند.

1. Feminisation of Poverty
2. Functional Approach
3. Glass Ceiling



قومیت و نژاد

نوشته‌ها و مباحثات در مورد نابرابری‌های «قومی» و «نژادی» نیز به‌طور فزاینده‌ای در تحلیل پویایی‌های طرد اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نژاد^۱ به‌طور سنتی به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که از نظر بیولوژیکی ویژگی‌های فیزیکی، ذهنی و ژنتیکی متفاوت و قابل تشخیصی دارند. کُنت دو گوبینو^۲ (۱۸۸۲-۱۸۱۶) که گاهی او را پدر نژادپرستی^۳ مدرن می‌نامند، از وجود سه نژاد سفید، سیاه و زرد سخن می‌گفت. به گفته دو گوبینو، نژاد سفید صاحب هوش برتر، اخلاق و اراده است؛ در مقابل، سیاهان که از همه فروم‌ترتبه‌ترند، سرشت حیوانی دارند و فاقد اخلاق‌اند و ثبات عاطفی ندارند. امروز خوشبختانه اکثر دانشمندان علوم اجتماعی معتقدند تفاوت‌های نژادی مبنای بیولوژیکی یا ژنتیکی عمیقی ندارند و تفاوت‌ها مانند رنگ پوست بیشتر سطحی است. باین‌حال، باید این واقعیت را پذیرفت که همین تفاوت‌های سطحی به‌طور گسترده‌ای در تعریف و طبقه‌بندی گروه‌هایی از مردم که ویژگی‌های مشترکی دارند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. قومیت^۴ از نظر مفهوم شبیه به نژاد است. اما درحالی‌که نژادها اغلب براساس ویژگی‌های فیزیکی، به‌ویژه رنگ پوست متمایز شده‌اند، تمایزات قومی به‌طور کلی بر ویژگی‌های فرهنگی مانند زبان، تاریخ، مذهب و آداب و رسوم تمرکز دارند. درواقع، یک گروه قومی یک جمعیت انسانی مشخص، با اجداد مشترک، پیشینه تاریخی مشترک، زبان مشترک، آداب و رسوم و سنن فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی و میزانی از منافع و مسئولیت مشترک است که مبنایی برای هویت‌یابی آن و تمایز از سایر اقوام می‌شود (برتون، ۱۳۸۰: ۲۳۳). مفهوم گروه قومی اغلب با مفهوم اقلیت قومی^۵ یکی گرفته می‌شود. باین‌حال، باید توجه داشت که دومی بیشتر به‌عنوان دلالت بر وضعیت گروه‌های قومی نه‌تنها از نظر عددی، بلکه از نظر قدرت در نظر گرفته می‌شود. جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم سیاسی در مطالعات خود پیرامون قومیت‌ها، غالباً به ارتباط این موضوع با فرایند شکل‌گیری پدیده ملت - دولت تمرکز کرده‌اند. همان‌طور که آنتونی اسمیت^۶ استدلال می‌کند: ملت - دولت‌های مدرن مبتنی بر هسته‌های قومی شکل گرفته‌اند. به‌این‌ترتیب که دولت‌های قومی اولیه که در ابتدا در غرب و در انگلستان، اسپانیا، هلند و بعدها سوئد و روسیه شکل گرفتند به‌تدریج با تعیین محدوده‌های سرزمینی مشخص و ادغام گروه‌ها و اقلیت‌های قومی بیشتر به دولت‌ملت‌های مدرن تبدیل شدند. البته این بدان معنا نیست که فرایند شکل‌گیری ملت - دولت و گنجاندن اقوام فرایندی آرام و بی‌مناقشه بوده است، زیرا در اکثر موارد، اقلیت‌های قومی برخلاف میل و اراده‌شان در محدوده سرزمینی دولت جدید ترکیب شده و به‌دلیل غلبه تاریخی و تسلط فرهنگی-سیاسی قومیت‌های اصلی بر دولت و منابع آن، غالباً از دسترسی برابر به فرصت‌های سیاسی و اقتصادی محروم مانده‌اند (اسمیت، ۱۹۸۶: ۱۳۸). به همین ترتیب فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران عصر پهلوی نیز با الهام از تحولات مربوط به شکل‌گیری دولت‌های اروپایی مبتنی بر الگوی تمرکزگرا با محوریت قومیت و زبان فارسی و محدود کردن سایر اقوام در کشور بوده است. فرایندی که آثار و نتایج آن تا به امروز نیز تداوم یافته است. افزون بر مورد فوق، فرایند مدرنیزاسیون نیز با مؤلفه‌هایی چون صنعتی‌شدن، شهرنشینی، افزایش ارتباطات و به تبع

1. Race
2. Comte De Gobineau
3. Racism
4. Ethnicity
5. Ethnic Minority
6. Antony Esmit

آن رشد پدیده مهاجرت با هدف یافتن شغل یا محیط زندگی بهتر، مجاورت‌های قومی درون اجتماعات واحد در جوامع معاصر را به شدت افزایش داده است. به عبارتی، افزایش مهاجرت در دنیای جدید، جوامع به‌ویژه شهرهای بزرگ را با پدیده تنوع قومی مواجه ساخته است. تاجایی که امروز کمتر اجتماع بزرگی را در دنیا می‌توان یافت که از ترکیب قومیتی واحد و فرهنگ یکسانی برخوردار باشد. این امر، یعنی کنارهم قرار گرفتن قومیت‌های مختلف درون یک جامعه و رقابت بر سر منابع و امکانات محدود آن، ممکن است زمینه طرد گروه‌های قومی مهمان را در قالب ایجاد نهاد «بومی‌گزینی» یا «بومی‌گرایی» توسط جامعه میزبان ایجاد کند.

فرهنگ

فرهنگ نیز همیشه شامل توجیهاتی برای طرد و نابرابری اجتماعی بوده است زیرا، فرهنگ‌ها ظرفیت و توان بسیار بالایی برای مشروع جلوه دادن فرایندهای طردکننده و محروم ساختن افراد و گروه‌های اجتماعی دارند (هورن، ۲۰۰۶: ۲۱۳). در این خصوص و به شکل ویژه می‌توان به عملکرد کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های^۱ فرهنگی در ایجاد و تسهیل فرایندهای طرد اجتماعی اشاره کرد. کلیشه‌ها طرحواره‌های ذهنی یا باورهایی هستند که مردم به‌هنگام پردازش اطلاعات در مورد افراد یا گروه‌های اجتماعی یا جهت دادن رفتارها نسبت به ایشان استفاده می‌کنند.^۲ کلیشه‌ها می‌توانند مثبت یا منفی باشند. برای مثال، کلیشه‌های جنسیتی^۳ مربوط به زنان شامل ویژگی‌های منفی - بیش از حد عاطفی و غیرمنطقی - و مثبت - مهربان و دلسوز - است. پیش‌داوری یا تعصب معمولاً به جنبه‌های منفی کلیشه‌ها اشاره دارد. در این صورت، ارتباط دادن زنان به صفات بیش از حد احساسی و غیرمنطقی، پیش‌داوری محسوب می‌شود. پیش‌داوری همچنین فقط می‌تواند یک «احساس بد» نسبت به یک فرد یا گروه باشد بدون آنکه نیاز به افکار یا عقاید توجیهی مرتبط به آن باشد. نتایج مطالعات مختلف حاکی از آن است که کلیشه‌ها بر فرصت‌های مهم زندگی افراد مانند استخدام و ارتقای شغلی، ارزیابی عملکرد شغلی، عملکرد تحصیلی، مشارکت سیاسی و پذیرش اجتماعی تأثیرات معناداری می‌گذارند (بردال، ۲۰۰۷: ۴۲۹). این کلیشه‌ها را معمولاً افراد و گروه‌های دارای قدرت در جامعه و به‌منظور توجیه جایگاه گروه‌های فرودست و طرد آنها از قبیل زنان، جوانان، مهاجران، مجرمان و ... در طول زمان ساخته‌اند و به تدریج به بخشی از نظام و دانش فرهنگی جامعه خود تبدیل شده‌اند. برای مثال، در فرایند تبعیض سنی، جنسیتی و قومی، افراد یا مراجع دارای قدرت ممکن است از کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های منفی استفاده کنند تا بتوانند دامنه نفوذ خود بر مردم و منابع ارزشمند جامعه را حفظ و استمرار بخشند.

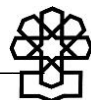
ب) فرایندهای طردکننده در سطح میانه

فرایندهای طردگرا در سطح میانه به اعمال و کنش‌هایی اشاره دارند که در چارچوب مناسبات نهادی یا تعاملات روزمره موجبات طرد و رانده‌شدن افراد از عرصه‌ها و میادین مختلف اجتماعی را فراهم می‌سازند. در این خصوص، «انگ‌زنی»

1. Stereotypes and Prejudices

۲. اولین استفاده از اصطلاح «کلیشه» در اواخر دهه ۱۷۰۰ بود. این مفهوم، در آن زمان، به فرایند چاپی اشاره داشت که در آن از صفحات فلزی برای ایجاد بازتولید تصاویر و چاپ استفاده می‌شد. در اوایل دهه ۱۹۲۰ بود که این اصطلاح به یک اصطلاح رایج تبدیل شد، زمانی که روزنامه‌نگار والتر لیمن کلیشه‌ها را به «تصاویر در سر» یا بازتولید ذهنی واقعیت تشبیه کرد. از آن زمان این اصطلاح به کاربرد فعلی خود تبدیل شده است.

3. Gender Stereotype



و «انحصارگرایی» عمده‌ترین فرایندهایی هستند که در سطح میانه، مانع از حضور، مشارکت و نقش‌آفرینی افراد در جامعه محل زندگی خود می‌شوند.

انگ‌زنی

مفهوم انگ یا به تعبیری «داغ ننگ» ریشه در یونان و روم باستان دارد. زمانی که یونانیان و رومی‌ها بر پیشانی و بدن بردگان خود داغ می‌زدند تا جایگاه و موقعیت فرومرتب‌ه‌اشان به‌عنوان برده را به خودشان و دیگر اعضای جامعه نشان دهند. این مفهوم را اروینگ گافمن در ادبیات جامعه‌شناسی معاصر مورد توجه قرار داده است. گافمن (۱۹۶۳) انگ را نشانه^۱ یا برچسبی^۲ می‌داند که شخص حامل آن را به‌عنوان فردی تخریب‌شده^۳ معرفی می‌کند که ارزش کمتری نسبت به مردم عادی دارد. وی در جایی دیگر انگ را به‌عنوان یک ویژگی عمیقاً بدنام‌کننده^۴ فرد معرفی می‌کند. این ویژگی مانند رنگ پوست یا اندازه بدن می‌تواند به‌سادگی قابل تشخیص باشد یا مانند سابقه کیفری یا سابقه مبارزه با یک بیماری روانی پنهان باشد، اما در صورت آشکار شدن فرد را بدنام و بی‌اعتبار می‌کند. در ساحت تبیینی، از نظر گافمن، انگ یک جنبه کلی از زندگی اجتماعی است که در سطح تعاملات روزمره اتفاق می‌افتد. افراد در تعامل با دیگران، به‌صورت غیرنیت‌مندانه به دسته‌بندی دیگران براساس خصیصه‌ها و نسبت‌ها می‌پردازند. این دسته‌بندی‌ها به مرور به انتظاراتی هنجاری بدل گشته که از خلال آن به افراد یک هویت اجتماعی غیرواقعی داده می‌شود که ممکن است متفاوت از هویت اجتماعی واقعی آنها باشد. برمبنای ویژگی‌های فرض انگاشته‌شده، انواعی از تبعیض اعمال شده و به همین منوال تئوری داغ ننگ بر ساخت می‌شود (دانش‌مهر، خالق‌پنا و سبحانی، ۱۴۰۰: ۳۷۲).

لینک و فیلان^۵ (۲۰۰۱) نیز در مفهوم‌سازی خود از مفهوم انگ معتقدند فرایند انگ‌زنی زمانی رخ می‌دهد که نخست، افراد تفاوت‌های انسانی را تشخیص داده و برچسب می‌زنند؛ دوم، باورهای فرهنگی مسلط، افراد برچسب‌گذاری شده را به ویژگی‌های نامطلوب یا به کلیشه‌های منفی مرتبط می‌کنند؛ سوم، افراد برچسب‌گذاری شده در دسته‌های مجزا قرار می‌گیرند تا درجه‌ای از جدایی میان «ما» و «آنها» شکل گیرد و چهارم، افراد برچسب‌گذاری شده از دست دادن موقعیت و تبعیض را تجربه می‌کنند که درنهایت به طرد اجتماعی منجر می‌شود. ایشان معتقدند انگ زدن کاملاً مشروط به دسترسی به قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که امکان شناسایی تفاوت‌ها، ساخت کلیشه‌ها، جداسازی افراد برچسب‌گذاری شده به دسته‌های مجزا و اجرای کامل عدم تأیید، طرد و تبعیض را فراهم می‌کند. بنابراین، ما اصطلاح انگ را زمانی به‌کار می‌بریم که عناصر برچسب‌زدن، کلیشه‌سازی، جدایی، از دست دادن موقعیت و طرد هم‌زمان در موقعیت قدرتی که به آنها اجازه آشکار شدن می‌دهد، رخ می‌نماید.

انحصارگرایی

انحصارگرایی^۶ برحسب تعریف فرهنگ لغت برخط کمبریج نشان‌گر وضعیتی است که «حق داشتن یا انجام دادن چیزی به شخص یا گروه خاصی محدود شود». این وضعیت به‌دلیل بستن یا محدود کردن دسترسی دیگران و معمولاً از جانب

1. Sing
2. Mark
3. Dispoiled
4. Discrediting
5. Link & Phelan
6. Exclusivity

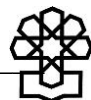
افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ و صاحب قدرت در جامعه ایجاد می‌شود. در واقع، انحصارگرایی سازوکار و فرایندی است که با آن طبقات برخوردار و قدرتمند جامعه، کنترل خود بر منابع، امکانات و امتیازات در اختیارشان را حفظ می‌کنند. در همین رابطه، ماکس وبر در تحلیل خود از شیوه‌های حفظ و بازتولید نابرابری‌های اجتماعی با استفاده از مفهوم «انسداد اجتماعی»^۱ نشان می‌دهد که چگونه یک گروه مسلط از موقعیت و امتیازات خود با انحصاری کردن منابع و فرصت‌ها برای گروه خودی و قطع دسترسی دیگران محافظت می‌کند. وی در چارچوب تحلیل و ارزیابی‌اش از ساختار طبقاتی جوامع، بر این باور است که منابع و انحصارات مادی مؤثرترین انگیزه‌ها را برای انحصار فراهم می‌کنند؛ باین‌حال فرصت‌های انحصاری نه‌تنها از سوی طبقات اقتصادی بلکه گروه‌هایی که قدرت و منزلت اجتماعی دارند نیز می‌توانند ایجاد کنند. بر همین اساس، هرگاه گروه‌های اجتماعی بتوانند با بی‌ارزش یا کم‌ارزش جلوه ساختن ویژگی‌هایی مانند نژاد، زبان، مذهب یا منشأ اجتماعی یا فقدان اعتبار مانع از دسترسی دیگران به جایگاه و موقعیت خود شوند، انسداد اجتماعی امکان تحقق پیدا می‌کند (وبر، ۱۹۷۸: ۳۴۲). در واقع، از هر ویژگی گروهی می‌توان برای ایجاد طرد و تمایز اجتماعی و محدود کردن فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی استفاده کرد.

ج) فرایندهای طردکننده در سطح خرد

فرایندهای طردکننده در سطح خرد به ناتوانی افراد برای مشارکت در جامعه و استیفای حقوق خود اشاره دارد. برخی از مفیدترین تعاریف طرد اجتماعی بر این نکته تأکید دارند که طرد به «ناتوانی در مشارکت مؤثر در زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در برخی ویژگی‌ها، به بیگانگی و دوری از جریان اصلی جامعه» مربوط می‌شود. برخلاف فقر و بیکاری که بر افراد یا خانوارها متمرکز است، طرد اجتماعی در درجه اول به رابطه بین فرد و جامعه و پویایی آن رابطه مربوط می‌شود. در دو بخش پیشین عوامل ساختاری و اجتماعی‌ای که مانع از مشارکت و دسترسی آزاد و عادلانه افراد به منابع و فرصت‌های موجود در جامعه می‌شوند مورد بحث قرار گرفت. اما در این بخش با فرض وجود شرایط یکسان و برابری اجتماعی، نقش عوامل و محدودیت‌های فردی در برقراری ارتباط و مشارکت در جامعه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد زیرا به‌خوبی تشخیص داده شده است که برخی از ناتوانی‌های فردی می‌تواند موانع قدرتمندی در برابر مشارکت و تعامل با جامعه ایجاد کند (کلاسن، ۲۰۰۱: ۴۱۴). از این‌رو، از بسیاری جهات، تأکید بر شباهت‌های بین بحث‌های مربوط به طرد اجتماعی و بحث‌های مربوط به موانع ناشی از ناتوانی افراد در زمینه طرد و ادغام اجتماعی مفید به نظر می‌رسد.

طرد اجتماعی در سطح خرد به‌منزله محرومیت از قابلیت^۲ است. سن قابلیت را به معنی آنچه که مردم واقعاً به انجام دادن آن هستند تعبیر و تفسیر می‌کند. بنابراین، «چه بودن» یا «چه کردن» انسان‌ها اهمیت محوری ندارد؛ آنچه مهم است توانایی بالقوه افراد است برای انتخابی متفاوت از آنچه هستند و آنچه انجام می‌دهند. این امر مستلزم آن است که از یک‌سو وضعیت‌های مختلفی برای انتخاب کردن وجود داشته باشد و از سوی دیگر فرد شرایط و توانایی لازم برای انتخاب را در اختیار داشته باشد (سن، ۱۹۹۳: ۳۱). درحقیقت، از منظر رویکرد قابلیت‌گرا افزون بر فراهم بودن شرایط

1. Social Closure
2. Capability Deprivation



برای مشارکت و استفاده افراد از فرصت‌های جامعه، توانایی لازم در فرد جهت مشارکت و بهره‌گیری از فرصت‌ها نیز باید وجود داشته باشد. هرچند جنبه‌های عملیاتی رویکرد فوق به اندازه کافی تبیین نشده است باین‌حال افرادی چون رایبیز (۲۰۰۳) موضوع و مفهوم قابلیت را بسط داده و در تقسیم‌بندی خود قابلیت‌ها را به پایه و بنیادی تقسیم کرده است. قابلیت‌های پایه بیانگر برخورداری افراد از خدمات و توانایی‌های اساسی همچون سواد، آموزش، سلامتی و ... است که آمارتیا سن از اندیشه‌های جان راولز،^۱ فیلسوف و نظریه‌پرداز عدالت، تأثیر گرفته بود. قابلیت‌های بنیادی به معنی وجود شرایط نهادی است که امکان تحقق قابلیت‌ها و تبدیل شدن آنها به کارکردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مانند: فعالیت اقتصادی، مشارکت در زندگی اجتماعی و نظایر آن را فراهم می‌آورد. به یک معنا می‌توان عدم برخورداری از همه این موارد را فقر قابلیت نامید؛ باین‌حال به‌نظر می‌رسد مفهوم قابلیت پایه به توانایی‌های فردی نزدیک‌تر است (رایبیز، ۲۰۰۳).

آموزش

آموزش از جمله قابلیت‌های پایه و مورد تأکید مراجع مختلف بین‌المللی در امر توانمندسازی است زیرا در صورت بی‌سوادی و عدم آموزش، افراد اساساً در معرض آسیب و محرومیت قرار می‌گیرند. در همین خصوص، آمارتیا سن تأکید می‌کند که آموزش نه‌تنها موجب افزایش درآمد فرد و خانوار می‌شود، بلکه بر رفتار، شیوه تصمیم‌گیری و استفاده از فرصت‌های پیش‌روی آنها نیز تأثیر می‌گذارد. هر دوی این کارکردها موجب می‌شود افراد در مواجهه با شرایط سخت اقتصادی با تصمیم‌گیری صحیح و به‌اتکای دانش و مهارت‌های فردی و اجتماعی از فقر دوری کنند.

سلامت

برخورداری از سلامتی نیز یکی دیگر از قابلیت‌های پایه است که در ایجاد توانایی برای مشارکت در فعالیت‌های جامعه نقش غیرقابل جایگزینی ایفا می‌کند. درحقیقت، سلامتی از این منظر، به‌منزله توانایی یک فرد برای دستیابی یا انجام مجموعه‌ای از فعالیت‌هایی است که جامعه آن را برای رفاه فرد اساسی می‌داند. به تعبیر نوردنفلت^۲ (۱۹۸۷) یک فرد: «تنها در صورتی در سلامتی است که با توجه به شرایط استاندارد توانایی تحقق اهداف حیاتی خود را داشته باشد، یعنی مجموعه اهدافی که برای حداقل خوشبختی او لازم و کافی است». او تعریف اهداف حیاتی را به‌عنوان «وضعیت اموری که یا جزئی از زندگی است یا در غیر این صورت برای داشتن یک زندگی حداقلی آبرومندانه لازم است» بیان می‌کند (نوردنفلت، ۱۹۸۷: ۶۸).

۳. راهکارهای سیاستی کاهش طرد و افزایش ادغام اجتماعی

مفهوم ادغام اجتماعی^۳ به‌مثابه روی دیگر سکه طرد اجتماعی، به‌معنای درگیر شدن و مشارکت افراد و گروه‌های اجتماعی در عرصه‌های مختلف جامعه است. به همین ترتیب، در ساحت سیاستگذاری نیز به‌منزله تلاش در جهت رفع موانع و ایجاد شرایط برای تسهیل مشارکت افراد و گروه‌های طردشده در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و

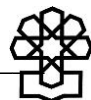
1. John Rawls
2. Nordenfelt
3. Social Inclusion

فرهنگی و ... است. براساس رهیافت طرد اجتماعی، سیاستگذاری برای افزایش ادغام اجتماعی مستلزم مقابله با طرد اجتماعی از طریق رفع موانع مشارکت کامل مردم در جامعه، همچنین در نظر گرفتن تسهیلات ویژه برای افراد و گروه‌های طردشده برای بازگشت به عرصه حیات اجتماعی است (کامرون، ۲۰۰۶: ۳۹۶). به عبارتی، ادغام اجتماعی به‌عنوان یک پاسخ سیاستی به چالش طرد، فرایندی آگاهانه برای تغییر شرایط و فرایندهایی است که به طرد اجتماعی منجر شده‌اند. بر همین اساس، در این بخش از گزارش متناسب با تحلیل‌های صورت‌گرفته از ابعاد و فرایندهای طرد اجتماعی در دو بخش قبل، ابعاد و جزئیات لازم برای سیاستگذاری جهت ادغام اجتماعی صورت‌بندی شده است.

الف) ادغام اقتصادی

همان‌گونه که در بخش نخست مورد اشاره قرار گرفت طرد اقتصادی فرایندی است که با آن برخی از افراد و گروه‌های اجتماعی امکان مشارکت کامل و استفاده از منابع و فرصت‌های اقتصادی در جامعه محل زندگی خود را پیدا نمی‌کنند. از این‌رو، مسئله اصلی در راهبرد ادغام اقتصادی رفع موانع مشارکت و ایجاد شرایط جهت بهره‌گیری مؤثر و عادلانه افراد از فرصت‌های اقتصادی خواهد بود. تحقق این مهم در گام نخست نیازمند شناسایی، تعدیل و از میان برداشتن موانعی است که به شکل رسمی یا غیررسمی دسترسی آحاد جامعه به منابع و فرصت‌های اقتصادی موجود را در جامعه محدود می‌سازد. به‌طوری‌که همه افراد و گروه‌های اجتماعی صرف‌نظر از جایگاه طبقاتی یا تفاوت‌های فردی و جمعی‌شان در زمینه جنسیت، قومیت، نژاد و ... دسترسی یکسان، برابر و منصفانه‌ای به منابع و فرصت‌های اقتصادی داشته باشند. درواقع، ویژگی اصلی یک اقتصاد فراگیر مربوط به تخصیص عادلانه و کارآمد منابع می‌شود و مستلزم آن است که چارچوب‌های قانونی، نهادها و سیاست‌های اقتصادی عاری از جانب‌داری باشند و فعالانه به دنبال کاهش موانع مشارکت و افزایش دسترسی عموم مردم به منابع اقتصادی باشند. گام دوم، مستلزم حفظ و ارتقای قابلیت و توانمندی افراد به‌ویژه اقشار و گروه‌های محروم و طردشده برای بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی در جامعه است. بنابراین، پاسخ سیاستی به طرد اقتصادی نیازمند مجموعه‌ای از مداخلات هماهنگ و چندبعدی برای حذف محدودیت‌ها و آزادسازی ظرفیت افراد و گروه‌های طردشده جهت بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی است. البته، لازمه این کار پیش از هرچیز تغییر گفتمان عمومی دولت و حصول اطمینان از قرار گرفتن سیاست‌های ادغام‌گرا در ترکیب برنامه‌های اقتصادی دولت در بخش‌های مختلف است. در این‌باره، یکی از ابزارهای پایه برای افزایش مقیاس مشارکت دولت‌ها در برنامه‌های ادغام اقتصادی، شبکه‌های تأمین اجتماعی است که زیرساخت اولیه را برای شروع سیاست ادغام اجتماعی فراهم می‌کند. این اقدام، به‌ویژه برای گروه‌هایی که طرد و محرومیت شدیدی در زمینه اقتصادی تجربه می‌کنند از جمله معلولان، زنان سرپرست خانوار، کودکان کار، فقرا و دیگر اقشار تهی‌دست اقدامی اساسی و گریزناپذیر است زیرا طرد اقتصادی به‌عنوان یکی از حادترین اشکال طرد، ظرفیت مصرف کالاها و خدمات اساسی در میان نیازمندان و آسیب‌دیدگان اجتماعی را به‌شدت محدود می‌سازد. از این‌رو، باز کردن چتر نظام حمایتی و کسب اطمینان از تاب‌آوری و تأمین حداقل‌های زندگی، فرصت لازم برای اجرای سیاست‌های ادغام در میان افراد و طبقاتی که به حاشیه نظام اقتصادی رانده شده‌اند را فراهم می‌سازد.

در عرصه اقتصادی، شکل اصلی ادغام دسترسی به منابع مادی است که معمولاً از طریق اشتغال تأمین می‌شود. بر همین اساس، مؤلفه‌های اصلی برنامه اکثر دولت‌ها در زمینه ادغام اقتصادی، معمولاً انتقال آموزش و مهارت‌های



حرفه‌ای، پیوند به بازارهای اقتصادی و دسترسی به خدمات مالی و بانکی است. همان‌طور که در ابتدای بخش قبل مورد بحث قرار گرفت تحولات ناشی از رشد فزاینده فناوری‌های نوین در بازارهای کار، داشتن مهارت تخصصی و فراگیری مهارت‌های جدید را به عاملی اساسی در جلوگیری از بروز طرد اقتصادی و نیز جذب افراد جدید به بازار کار مبدل ساخته است. از این‌رو، بی‌جهت نیست که آموزش مهارت‌های شغلی در اکثر کشورهای دنیا در رأس برنامه‌های حمایتی در زمینه توانمندسازی فقرا و خروج از چرخه فقر و محرومیت توسط دستگاه‌ها و نهادهای ذی‌ربط قرار گرفته‌اند. با این حال، صرف آموزش مهارت‌های شغلی برای خروج از تله محرومیت و تقویت ادغام اقتصادی کفایت نمی‌کنند. رفع محدودیت‌های مالی و پیوند به بازارهای اقتصادی دو ضرورت عمده دیگری هستند که معمولاً در کنار انتقال مهارت‌های شغلی به‌ویژه در راهبرد خوداشتغالی^۱ مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

اثربخشی سیاست‌های ادغام اقتصادی در سطح عملیاتی نیازمند فراگیری، یکپارچگی و کفایت برنامه‌ها و اقدام‌های اجرایی است. با توجه به سیاست فراگیر ادغام اجتماعی، رویکرد دولت بایستی پوشش حداکثری گروه‌های هدف در پروژه‌های ادغام‌محور باشد. در همین خصوص، یکی از تلخ‌ترین تجارب اقشار فرودست زمانی رقم می‌خورد که آنها امکان استفاده از مزایا و تسهیلاتی که دولت ویژه حمایت از ایشان تدارک دیده را پیدا نمی‌کنند. شرایطی که می‌توان از آن به‌عنوان «محرومیت مضاعف» یا «طرده در ادغام» نیز تعبیر کرد. همچنین باید ارکان مختلف برنامه مکمل و هماهنگ با یکدیگر باشند. علاوه بر این، مداخلات معطوف بر ادغام اقتصادی بایستی از کفایت لازم برخوردار باشد تا اثربخشی مورد انتظار در زمینه پیوند اقتصادی حاصل شود. در سطح نهادی نیز با توجه به ماهیت چندبعدی سیاست ادغام اقتصادی و به تبع آن ضرورت نقش‌آفرینی نهادهای مختلف در فرایند ادغام، می‌بایست همگرایی و هم‌افزایی لازم میان دستگاه‌های مسئول و فعال در این زمینه تأمین و تضمین شود. افزون بر این، برای تداوم سیاست‌های ادغام در سطوح مختلف باید منابع مالی و اعتباری کافی و پایدار پیش‌بینی و فراهم شود.

ب) ادغام سیاسی

ادغام سیاسی^۲ برخلاف طرده سیاسی، بیانگر اعطای حق مشارکت سیاسی^۳ به همه شهروندان و ایجاد بستر و سازوکارهای لازم برای رأی دادن، نامزدی در پست‌های سیاسی، ارائه نظرات به نمایندگان در حین تدوین سیاست‌ها و قوانین و نظارت بر مجریان در سطوح ملی و محلی است. در همین رابطه، فرایند اعطا و کسب حق مشارکت سیاسی در دنیا، به‌ویژه پس از پایان عصر استعمار و انقلاب‌های سیاسی، رشد چشمگیری داشته است تا جایی که در اکثر کشورها، شهروندان فارغ از جنسیت، قومیت، نژاد، زبان یا ناتوانی جسمی از حق مشارکت سیاسی برخوردار شده‌اند. با این حال در بیشتر جوامع حق مشارکت به پایین‌ترین سطح از مشارکت در نظام‌های سیاسی، یعنی حق رأی و مشارکت در انتخابات، محدود شده و گروه‌های تحت تبعیض مانند زنان، جوانان و اقلیت‌های قومی و مذهبی با موانع و چالش‌های فراوانی برای مشارکت در سطوح بالاتر نظام سیاسی مواجه هستند. رهبران و بازیگران اصلی عرصه سیاست برحسب اصولی همچون «حداقل ائتلاف و حداکثر بهره‌مندی» با ایجاد قواعد سفت و سخت برای ورود بازیگران جدید یا محدود ساختن

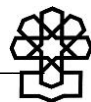
1. Self-employment
2. Political Inclusion
3. Political Participation

فضا برای رقابت بازیگران حاضر در بازی سیاست، به دنبال ایجاد انحصار و بیشینه‌سازی منافع خود از قدرت سیاسی هستند. درحقیقت، موانع مشارکت سیاسی فراتر از حقوق اساسی به تنظیمات نهادی و رویه‌های نظام سیاسی باز می‌گردد. از این‌رو، فرایند ادغام سیاسی در نقطه شروع، مستلزم رفع موانع نهادی و ایجاد امکان جهت دسترسی برابر همه شهروندان به فرصت مشارکت سیاسی در همه سطوح نظام سیاسی است.

در سطح نهادهای رسمی همانند قوانین، شیوه‌نامه‌ها و رویه‌های رسمی که سازوکار و نحوه ورود و مشارکت در سطوح مختلف نظام سیاسی را تنظیم می‌کنند؛ ابتدا باید از وضع قوانین و مقررات تازه که موجب تبعیض ناروا و شکل‌گیری امتیازات سیاسی ویژه برای گروه‌های خاص می‌شود ممانعت شده و در ادامه قوانین و رویه‌های جاری که مانع از حضور و مشارکت فراگیر و فعال جامعه در فرایندهای سیاسی می‌شوند تحت فرایندهای اصلاح و بازبینی قرار گیرند. همچنین در سطح نهادهای غیررسمی مانند شبکه‌های اجتماعی، تشکل‌ها و گروه‌هایی که بیرون از عرصه سیاست رسمی قرار گرفته‌اند، لکن بر ورودی و خروجی فرایندهای سیاسی تأثیر می‌گذارند، می‌بایست از یک‌سو دسترسی‌های لازم برای عضویت و نقش‌آفرینی افراد در شبکه‌ها و اجتماعات تأثیرگذار بر حاکمیت در سطوح ملی و محلی داده شود و از سوی دیگر زیرساخت و امکانات متناسب برای تشکل‌یابی و سازماندهی گروه‌های بی‌قدرت و در حاشیه جهت انعکاس صدا و تأثیرگذاری بر تصمیماتی فراهم شود که زندگی آنها را متأثر می‌سازد. بدون تردید، انجام اقدام‌های فوق به دلیل تهدید منافع گروه‌های ذی‌نفع و تأثیرگذار در نظام سیاسی با موانع و چالش‌های فراوانی مواجه می‌شود. در این خصوص، مطالبه‌گری اجتماعی در فضای حقیقی و مجازی و به تبع آن تغییر گفتمان عمومی همسو با سیاست ادغام اجتماعی به‌عنوان یک راهبرد، کمک شایانی به پیشبرد اصلاحات و اقدام‌های لازم در این عرصه می‌کند. علاوه بر این، وجود برساخته‌ها و کلیشه‌های فرهنگی نسبت به کیفیت عملکرد سیاسی برخی گروه‌های اجتماعی مانند زنان و جوانان یا وجود نگرش‌های تهدیدمحور نسبت به برخی از اقوام در عرصه سیاسی مانع از ادغام سیاسی می‌شود. صاحبان قدرت سیاسی افزون بر وضع محدودیت‌های رسمی معمولاً از طریق کلیشه‌سازی و زدن انگ به مدعیان، رقبای خویش را از میدان رقابت سیاسی خارج می‌کنند. برای مثال، وجود کلیشه‌هایی دال بر «بی‌تجربگی جوانان» یا «مردانه بودن محیط سیاست» زمینه‌ساز طرد زنان و جوانان از عرصه سیاست و عدم شکل‌گیری اعتمادبه‌نفس کافی در ایشان جهت رقابت با مردان کارکشته در این زمینه می‌شود. در همین چارچوب، وجود نگرش‌های تهدیدمحور نسبت به مشارکت سیاسی اقلیت‌های قومی نیز زمینه‌ساز طرد ایشان و در پاره‌ای از موارد سیاسی‌شدن شکاف‌های قومی در سطح ملت‌ها می‌شود. از این‌رو، تغییر کلیشه‌ها و نگرش‌های منافی با مشارکت فراگیر شهروندان در عرصه‌های سیاسی فارغ از تفاوت‌های مبتنی بر سن، جنسیت، قومیت، مذهب، پایگاه اقتصادی و اجتماعی باید به‌عنوان یک دستور کار مورد توجه قرار گیرد. در این خصوص، یکی از مداخله‌ها ورود به این بحث بازبینی عملکرد رسانه‌های مختلف در بازنمایی یا تغییر کلیشه‌های فرهنگی در عرصه سیاسی است.

ج) ادغام اجتماعی

ادغام اجتماعی به‌منزله رشد احساس تعلق و مشارکت در عرصه‌های مختلف جامعه، تنها با شاخص‌های اقتصادی و سیاسی سنجیده نمی‌شود، بلکه عرصه‌های مرتبط با فضای عمومی را نیز دربرمی‌گیرد. بر این اساس، ادغام اجتماعی



فرایندی است که به موجب آن افراد و گروه‌های پردشده در اجتماع مردم عادی عجین شده و شبکه‌ای از روابط اجتماعی مبتنی بر اعتماد و احترام متقابل نسبت به یکدیگر را توسعه و تداوم می‌بخشند. همان‌طور که در بخش اول گزارش اشاره شد روابط اجتماعی فی‌نفسه ارزشمند هستند و قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط اجتماعی شانس دسترسی افراد به فرصت‌های زندگی را به طرز معناداری افزایش می‌دهد. از این‌رو، بهبود روابط اجتماعی و ارتقای مشارکت اجتماعی پردشدگان در سیاست ادغام اجتماعی حائز اهمیت بسزایی است. البته بایستی به این نکته توجه داشت که ایجاد یا افزایش مشارکت اجتماعی نمی‌تواند به‌عنوان هدف سیاست‌گذاری انتخاب شود. بلکه سیاست ادغام اجتماعی در اینجا باید معطوف به فراهم کردن شرایط و لوازمی باشد که توسعه روابط اجتماعی و افزایش مشارکت اجتماعی را تسهیل می‌کنند. در این خصوص، در ادامه شرایط تسهیل‌گر مشارکت اجتماعی در سطوح کلان، میانی و خرد مورد بحث قرار گرفته است.

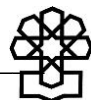
در سطح کلان، نهادهای رسمی نه‌تنها با ایجاد فرصت برای کنش‌های جمعی داوطلبانه، بلکه با حمایت و پشتیبانی از فعالیت‌های جمعی در قالب تشکلهای اجتماعی می‌توانند مشارکت اجتماعی را در جامعه تسهیل کنند. در جوامعی که حمایت‌های نهادی در زمینه تسهیل کنشگری اجتماعی و ارتباطات بین گروه‌های فعال اجتماعی و همچنین پشتیبانی‌های سازمانی و لجستیکی در سطح مطلوبی قرار دارند، گروه‌های اجتماعی با موانع نهادی کمتری در فعالیت‌های خود مواجه هستند. در این‌باره از جمله اقدام‌هایی که دولت‌ها می‌توانند در راستای حمایت از تشکلهای اجتماعی انجام دهند عبارتند از: تسهیل فرایندهای شکل‌گیری، ثبت و صدور مجوز تشکلهای اجتماعی و کاهش بوروکراسی‌ها و مقررات دست‌وپاگیر اداری؛ تأمین امنیت فعالیت‌های جمعی و گردهمایی‌ها و نشست‌های گروه‌های اجتماعی؛ حمایت از فعالیت‌های انجمنی در ارتباط با تجهیز و توسعه منابع مالی و اعتباری و مکان استقرار سازمان گروه؛ پرهیز از نگاه امنیتی به فعالیت سازمان‌های غیردولتی و پرهیز از اعمال تبعیض در اعطای حمایت‌ها و پشتیبانی‌های دولتی به‌گونه‌ای که به بهبود یا بی‌رونقی فعالیت گروه‌های خاصی منتهی شود. علاوه بر تسهیل تشکلیابی اجتماعی، تمهید و پیش‌بینی فضای اجتماعی برای برقراری ارتباطات بین شهروندان و تولید فرصت‌های روابط گرم و چهره‌به‌چهره بین افراد جامعه نیز به نوعی جزء مأموریت دولت و نهادهای رسمی در این زمینه محسوب می‌شود. مدیریت فضاهای شهری و طراحی فضاهای اجتماعی، نقشی کلیدی در توسعه مشارکت اجتماعی دارند. ارزش اجتماعی فضاهای باز شهری مانند ورزشگاه‌ها، کلوپ‌ها، پارک‌ها و میدان‌ها و به‌طور کلی فضاهای عمومی به نقش آنها در امکان‌پذیر کردن برقراری روابط اجتماعی است. به میزانی که چنین فضاهایی در طراحی سکونتگاه‌های انسانی مورد توجه قرار گیرند، به همان میزان فرصت و امکان بیشتری برای شکل‌گیری روابط اجتماعی و مشارکت در عرصه عمومی فراهم می‌شود. در همین سطح، افزایش دسترسی به اینترنت نیز می‌تواند نقش مؤثری در گسترش شبکه روابط اجتماعی افراد داشته باشد. نتایج مطالعات در جوامع مختلف نشان می‌دهد که استفاده از اینترنت تأثیر مثبت و معناداری بر شبکه‌های اجتماعی گروه‌های در معرض طرد یا پردشده دارد. برای مثال، سالمندانی که از اینترنت استفاده می‌کنند در مقایسه با سالمندانی که از اینترنت استفاده نمی‌کنند، شبکه اجتماعی گسترده‌تر و دسترسی بیشتری به افراد و خدمات مورد نیاز خود در سطح جامعه دارند. در نتیجه افزایش دسترسی به شبکه اینترنت جزئی از سیاست ادغام اجتماعی است و

باید در جهت پر کردن «شکاف دیجیتالی»^۱ و تسهیل ادغام دیجیتالی افراد و گروه‌های طردشده هدف‌گذاری لازم صورت گیرد (ژانگ و لی، ۲۰۲۲: ۲).

در سطح میانه، انجام اقدام‌هایی مانند طراحی و اجرای برنامه‌ها و فعالیت‌های مشارکتی در سطوح محلی و به مشارکت طلبیدن شهروندان، محرک مؤثری برای افزایش ادغام اجتماعی است. برای نمونه، ایجاد بستر برای مشارکت ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی در برنامه‌ها و طرح‌هایی که به‌منظور بهسازی و ساماندهی این سکونتگاه‌ها اجرا می‌شوند، ازجمله مهم‌ترین راهکارهایی است که به‌منظور جلب مشارکت اجتماعی ساکنان طردشده این مناطق در اکثر کشورها مورد توجه قرار گرفته است. برگزاری رویدادها، جشن‌واره‌ها، مراسم‌های ملی و مذهبی و سایر تجمعاتی که امکان گردهمایی، گفتگو و برقراری ارتباط به اعضای مختلف جامعه را می‌دهد نیز در زمره برنامه‌هایی هستند که در این سطح می‌توانند به گسترش شبکه‌های اجتماعی و افزایش مشارکت افراد و گروه‌های طردشده کمک کنند. همچنین بهره‌گیری از ظرفیت ابتکارات اجتماعی^۲ نیز در این زمینه می‌تواند مفید واقع شود. یکی از ابتکاراتی که در بسیاری از کشورهای دنیا در زمینه حمایت و مراقبت از اقشار و گروه‌های طردشده یا در معرض طرد مورد استفاده قرار گرفته‌اند «بانک زمان»^۳ است. بانک زمان، الگویی برای ارائه و دریافت خدمات اجتماعی و حمایتی است که از زمان به‌عنوان یک واحد اعتباری استفاده می‌شود. در این سیستم بانکی اعضا به میزان ساعاتی که خدمات ارائه می‌دهند؛ اعتبارات زمانی^۴ دریافت می‌کنند و در آینده و به‌هنگام نیاز می‌توانند آن را برای دریافت کمک و خدمات از دیگر اعضای بانک هزینه کنند. تجربیات بانک زمان در آمریکا و بریتانیا و موفقیت آن در بهره‌گیری از ظرفیت اجتماعات محلی در حمایت و مراقبت از افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر نظیر سالمندان موجب شد سایر کشورها نیز استفاده از این الگو را در جهت حل مسائل و آسیب‌های اجتماعی خود مورد توجه قرار دهند. برای مثال، بانک زمان به‌عنوان بخشی از پاسخ جامعه به مسئله پیری جمعیت در ژاپن مورد استفاده قرار گرفته است. اخیراً نیز دولت سوئیس یک طرح بازنشستگی را در قالب الگوی بانکداری زمان مورد آزمون قرار داده است. در این طرح، جوانان و بزرگسالانی که از سالمندان مراقبت می‌کنند، می‌توانند زمان صرف شده را در بانک ذخیره کرده و به‌هنگام سالمندی و نیاز به دریافت خدمات، آن را هزینه کنند. بانک‌های زمان در سایر کشورها نیز مانند کره جنوبی، نیوزلند، تایوان، سنگال، آفریقای جنوبی، دانمارک، فرانسه، یونان، پرتغال، اسپانیا و ... در حال گسترش دامنه اعضا و فعالیت‌های خود هستند. برخی از آنها به‌صورت محلی و کوچک فعالیت می‌کنند و برخی دیگر با ساختاری گسترده و در سطوح ملی عمل می‌کنند (کرمانی، ۱۳۹۸).

در سطح خرد ادغام اجتماعی نیز میزان توانمندی و مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی افراد در جامعه مورد تأکید است. فعالیت‌های اجتماعی که ذیل مفاهیم روابط اجتماعی و مشارکت اجتماعی و به‌طور کلی سرمایه اجتماعی قرار می‌گیرند، دارای مشخصاتی هستند که با سایر فعالیت‌های اجتماعی تفاوت دارند. برای مثال، در این فعالیت‌ها روابط برون‌گروهی بیشتر از روابط درون‌گروهی حائز اهمیت است. موضوع و حوزه عمل این فعالیت‌ها معمولاً تلاقی با فعالیت نهادهای رسمی دارد و از این‌رو کنشگری در آنها مستلزم اطلاعات و آگاهی کافی در مورد ساختارها و قوانین و عملکرد نهادهای

1. Digital Gap
2. Social Initiatives
3. Time Bank
4. Time Credit



رسمی است. این بدان معنی است که برنامه‌ریزی در سطح فردی و گروهی مستلزم داشتن و ارتقای مهارت‌ها و توانمندی‌هایی است که به‌طور معمول در سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی ضرورت ندارند. معمولاً در فراهم کردن مهارت و توانمندی‌های مورد نیاز افراد برای ایفای نقش در جامعه، «آموزش» نقش کلیدی دارد. نتایج مطالعات مختلف بیانگر ارتباط مثبت میان آموزش و مشارکت اجتماعی به‌دلیل ارتقای سطح آگاهی و بهبود مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی جهت تأثیرگذاری بر دیگران است (فیلیپس، ۱۹۶۷: ۴۸۰). از این‌رو، آموزش، آگاه‌سازی و افزایش مهارت‌های ارتباطی گروه‌های طردشده از طریق نهادهای ذی‌ربط با هدف بهره‌مندی آنان از فرصت‌های مشارکت اجتماعی در جامعه بایستی در سیاست‌های معطوف به ادغام اجتماعی مورد توجه قرار گیرد.

د) ادغام فرهنگی

ادغام فرهنگی^۱ به معنای پذیرش و احترام گذاشتن به تفاوت‌های فرهنگی درون یک جامعه است. فرایند ساخت دولت‌های ملی معاصر، توجه و تمرکز بر تکثرگرایی و تنوع فرهنگی را ضروری ساخته است زیرا عنصر کلیدی ملت‌دولت دموکراتیک برقراری حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی در میان همه اقوام و اقلیت‌هاست. در واقع، عضویت در یک دولت ملی هم به معنای تعلق مدنی در جامعه سیاسی و هم تعلق فرهنگی در جامعه ملی است (کاستل و دیویدسون، ۲۰۰۰: ۷۳). علاوه بر این، وجود جمعیت انبوه، خرده فرهنگ‌های مختلف و متنوعی که در اثر تفکیک اجتماعی به وجود آمده‌اند، بالا رفتن تراکم نمادین محیط جوامع و وجود بزرگراه‌های اطلاعاتی که در اثر گسترش ارتباطات جمعی حاصل شده‌اند، گسترش تخصص‌ها، رشد علم و فناوری، بسط نمادسازی و ازدیاد سرعت جریان اطلاعات در عرصه‌های گوناگون جامعه، مهاجرت و تحرک روانی جمعیت و سرانجام بالا بودن پویایی اجتماعی نسبت به گذشته، همگی زمینه‌ها و عواملی هستند که در حال حاضر کم و بیش در هر جامعه‌ای حضور دارند و موجب تنوع و تکثر فرهنگی می‌شوند. در همین رابطه، جامعه‌شناسان معتقدند پدیده چند فرهنگی بودن به مثابه یک فرصت، عامل رشد و پویایی جامعه، غنی‌شدن میراث فرهنگی و بروز خلاقیت و نوآوری در عرصه‌های مختلف است زیرا هنگامی که با افراد دارای تجربیات مختلف تعامل، معاشرت و کار می‌کنید، می‌توانید چیزهای بیشتری یاد بگیرید و یا تجربه کنید. از این‌رو، برخلاف سیاست همسان‌سازی فرهنگی^۲، امروزه در بسیاری از کشورهای دنیا سیاست ادغام و پذیرش تنوع و تکثر فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است. سیاست پذیرش تکثرگرایی فرهنگی در پی گسترش خرده فرهنگ‌ها در کنار یکدیگر و به صورت هم‌عرض به وجود آمد. در این سیاست، خرده فرهنگ‌های موجود در جامعه به رسمیت شناخته می‌شوند و جامعه امکان بقا و رشد آنها را فراهم می‌آورد. در جوامعی که به تکثرگرایی فرهنگی تن درمی‌دهند، نوعی نسبی‌گرایی فرهنگی حاکم است و ارزش‌ها و اصولی که ارزش و قداست قطعی دارند، در این جوامع وجود ندارد. هرچه هست، همه در عرض هم و

1. Cultural Inclusion

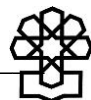
۲. در حال حاضر، تکثر واقعیت اجتناب‌پذیر جوامع و تلاش برای چیدن آن زیر لوای همگون‌سازی دارای نتایج معکوس و مستلزم پرداخت خسارت‌های اخلاقی و سیاسی نامطلوب است. این تلاش‌ها مقاومت‌هایی را برمی‌انگیزد، ناامنی ایجاد می‌کند، بدگمانی بین فرهنگ‌ها را تشدید می‌کند و همین امر وحدتی را که طرفداران همگون‌سازی خواستار آن هستند، به خطر می‌افکند. علاوه بر این، اجتماع فرهنگی به هنگام مواجهه با خطر دچار وحدت و نگرانی می‌شود، اختلاف‌های درونی را فرو می‌نشانند، تماس با سایر فرهنگ‌ها را به حداقل می‌رساند و راست‌آیندی بنیادگرایانه‌ای را رواج می‌دهد که موجب تجزیه جامعه بزرگ‌تر و تضعیف وحدت و انسجام آن می‌شود. توسل به زور، برای اجرای چنین الگویی امری معمول است. این امر نیز خود مشکلات و تبعات خاصی دارد؛ برای مثال، از یک سو جامعه را بیشتر به سمت نظم سیاسی سوق می‌دهد تا نظم فرهنگی و از سوی دیگر، آن را به جامعه‌ای قطعه قطعه و آسیب‌پذیر - اگرچه در ظاهر دارای نظم و اتحاد فرهنگی - تبدیل می‌کند.

نسبی است. بنابراین، جامعه برای هیچ خرده‌فرهنگ یا ارزش و اصول عامی اهمیت برتر قائل نیست. البته در عالم واقع به‌نظر می‌رسد اتخاذ چنین الگویی بسیار مشکل و دارای تبعات فراوان باشد. در جوامع بسیار پیش‌رفته غربی نیز کمتر جامعه‌ای را می‌توان یافت که در سیاست فرهنگی خود به‌طور کامل این الگو را پذیرفته باشد. به‌طور کلی، امکان توفیق الگوی تکثرگرایی فرهنگی بسیار پایین است. این امر در کشورهای در حال توسعه بیشتر صادق است، زیرا این کشورها اغلب دچار عارضه ضعف انسجام اجتماعی هستند، هنوز در ابعاد چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نهادینه نشده‌اند و به لحاظ موقعیت‌شان در نظام جهانی و نیروهای گریز از مرکز، آسیب‌پذیرند. این کشورها از یک اجتماع متنوع قومی برخوردارند، وفاق اجتماعی در آنها نسبتاً ضعیف، محدود و شکننده است و صحنه سیاسی، تقریباً قومی است. در چنین شرایطی، اعمال گزینه‌های تکثرگرایی فرهنگی نه تنها به تحکیم انسجام فرهنگی کمک نمی‌کند، بلکه با توجه به شرایط فراملی و ضعف نهادهای داخلی، این امکان بالقوه همیشه وجود دارد که تفاوت‌های فرهنگی به سرعت تبدیل به اختلاف‌های سیاسی و بی‌ثباتی اجتماعی شوند؛ کمالینکه اعمال این گزینه حتی در برخی از کشورهای نسبتاً پیش‌رفته نیز چندان نتایج مطلوبی به دنبال نداشته است (صالحی امیری و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۹۶).

بزرگ‌ترین خطری که جوامع دارای الگوی سیاست فرهنگی تکثرگرا را تهدید می‌کند، خطر تجزیه و واگرایی اجتماعی است. همه جوامع به نوعی وحدت نیاز دارند. جامعه در صورت نداشتن وحدت و انسجام نمی‌تواند به‌مثابه اجتماع یگانه عمل کند و قادر به اتخاذ و اجرای جمعی سیاست‌ها یا تنظیم و حل منازعات اجتناب‌ناپذیر بین اجتماعات تشکیل‌دهنده آن باشد. جامعه به وحدت و انسجام نیاز دارد تا بتواند کانونی برای خودآگاهی جمعی ایجاد کند، احساس تعلق مشترک و شهروندی را اعتلا بخشد و روحیه مشترک ملی را تقویت کند. از این‌رو، سیاست مناسب برای ادغام فرهنگی وحدت در تکثر فرهنگی است. این الگو ضمن تأکید بر اشتراکات فرهنگی، امکان تکثر خرده‌فرهنگ‌های مختلف را در چارچوب نمادی مشترک، مجاز می‌داند؛ به عبارت دیگر، در هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از سؤال‌های بنیادی در خصوص جهان، انسان، خدا، غایت، وظیفه انسان نسبت به آنها و ارزش و قداست آنها مطرح است. پاسخ‌هایی که هر جامعه‌ای برای پرسش‌های بنیادین فوق فراهم می‌سازد، باید آن‌چنان کلی و تعمیم‌یافته باشند که بتوانند به کمک زبان مشترک ملی، نقطه اتکا وحدت نمادی و یا به عبارتی چارچوب فراگفتمانی جامعه را تشکیل دهند، به طوری که این چارچوب فراگفتمانی بتواند دربرگیرنده انواع خرده‌فرهنگ‌های قومی، زبانی، حرفه‌ای و گفتمان‌های شناختی، ارزشی، هنجاری و رویه‌ای متنوع باشد.^۱ معمولاً جوامع در پاسخگویی به پرسش‌های فوق می‌توانند از باورها و سنن انسانی، مذهبی و ملی

۱. از منظر تاریخی و جامعه‌شناختی جامعه ایران سراسر تنوع فرهنگی است. از تنوع در سطوح کلان آن چون قومیت، فرهنگ، زبان و مذهب گرفته تا سطوح خرد آن که عبارت از لهجه‌ها، سنت‌ها، آداب و رسوم، الگوها و شیوه‌های زیست، گرایش‌های مختلف فردی، گروهی و اجتماعی در عرصه سیاست و ... است. مردم ایران از گذشته مرکب از چندین گروه قومی بزرگ بوده‌اند که همواره در تعامل با یکدیگر بوده و به صورت مسالمت‌آمیز قرن‌ها با هم زیسته و خاطرات مشترکی را تجربه کرده‌اند. تجربه زیسته قرون اشتراکات فرهنگی، زبانی، الگوهای رفتاری و اندیشگی بسیاری را پدید آورده است. گرچه درطول ایام همواره و به‌ویژه در ازمته جنگ، فتوحات، شکست‌ها و جابه‌جایی‌ها در جمعیت ایران رخ داده و اقوام مهاجری به درون فلات ایران و جغرافیای آن وارد می‌شده‌اند، با این حال ترکیب کلی اقوام ایرانی بقا یافته است. اقوام آذری، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و فراس عمده اقوام ایران هستند. هرکدام از این اقوام زبان و سنن و خرده فرهنگ‌ها و ... خود را دارند. به این مجموعه باید پیروان دیگر ادیان الهی از ادیان باستانی چون صائین و پیامبران اولوالعزم همچون: ارامنه، آشوریان، کلدانیان و یهودیان که پیروان حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) هستند، اضافه کرد.

از این تفاوت‌های کلی که بگذریم، تنوع درون اقوام نیز در ابعاد کلی فوق همچنان وجود دارد. برای مثال از حیث تقسیم‌بندی اجتماعی بسیاری از اقوام به طوایف و عشایر و گروه‌های ایلی مختلف تقسیم می‌شوند. هرچند با گسترش شهری شدن و فرایند رو به گسترش مدرنیزاسیون به تدریج این بستگی‌ها محو می‌شوند. با این حال، هنوز و به میزان زیاد به‌ویژه در سطوح محلی، این تمایزات وجود دارد. برای مثال، از بعد اجتماعی، ترکمن‌های ایران شامل ۷ طایفه مشهور «گوکلان»، «یموت»، «تکه»، «ساریق»، «ارسالی»، «سالور» و قبایل مقدس که خود به چهار گروه «خوجه»، «آنا»، «شیخ» و «مختوم» تقسیم می‌شوند یا قبیله بزرگ یموت، خود به دو زیرگروه یا شعبه جعفریاب و آتابای و یا گوکلان‌ها، به دو طایفه دودرغه و غایی تقسیم می‌شوند که باز هرکدام برای خود تقسیمات فرعی دارند.



خود بهره گیرند، به‌ویژه با مراجعه به فصل مشترک آنها از لحاظ جامعه‌شناختی، حسن تأکید بر فصل مشترک سنن انسانی، مذهبی و ملی در آن است که بیشترین آحاد جامعه، بالاترین اشتراک عقلی و عاطفی را برای فصل مشترک حائزند. تأکید بر این فصول مشترک، برجسته کردن آنها و درعین حال به رسمیت شناختن تنوع‌ها و تکثرهای فرهنگی، ویژگی بارز الگوی وحدت فرهنگی در تکثر فرهنگی است (صالحی امیری و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۹۹). در این خصوص، توصیه‌های سیاستی معطوف به ادغام فرهنگی را به مانند سایر ابعاد ادغام اجتماعی می‌توان در سه سطح صورتبندی و تشریح کرد. در سطح نخست، لازم است موانع رسمی و قانونی بازنمایی و نشر میراث فرهنگی اقوام خرده‌فرهنگ‌ها در سطوح ملی و محلی برطرف شود. علاوه‌براین، لازم است دولت با تدوین و اعمال ضوابط مناسب، حداقل در سطح رسانه‌های رسمی، مانع از بازنمایی کلیشه‌های منفی در اقوام و گروه‌های فرهنگی در محصولات فرهنگی و رسانه‌ای شود. دولت همچنین می‌تواند با ایجاد بستر مناسب برای ترویج و گسترش زبان، آداب‌ورسوم، سنت‌های اقوام و حمایت از محصولات فرهنگی ایشان به حفظ تنوع و انسجام فرهنگی در سطح جامعه کمک کند. توسعه زیرساخت‌ها، امکانات و تسهیلات گردشگری با هدف افزایش ارتباط و تعاملات میان فرهنگی، به‌ویژه در حوزه گردشگری اقوام، راهبرد دیگری است که در این سطح می‌توان مورد توجه قرار داد. در سطحی دیگر، ادغام فرهنگی مستلزم تغییر نگرش‌های قوم‌گرایانه و اصلاح کلیشه‌های فرهنگی منفی در خصوص اقلیت‌های قومی است. در این‌باره، مهم‌ترین ابزار سیاستی افزایش آگاهی و اطلاع مردم از تفاوت‌های فرهنگی است. افراد بایستی بپذیرند که فرهنگ‌هایی متفاوت از فرهنگ خودشان وجود دارد. ما باید به نکات مثبت فرهنگ‌های مختلف بیاندیشیم و اینکه چگونه تعامل و دوستی با گروه‌های فرهنگی مختلف می‌تواند زندگی ما را غنی‌تر کند.

ه) ادغام فضایی

طرد فضایی، همان‌طور که اشاره شد، نتیجه و برآیند انباشت طرد در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که از طریق تمرکز یافتن گروه‌های محروم و طردشده در بافت‌های ناکارآمد شهری خروج طبقات برخوردار از این مناطق، ابعاد فضایی به‌خود می‌گیرد. بر این اساس، در صورت دستیابی به ادغام اجتماعی در قالب یک بسته سیاستی جامع، معضل طرد فضایی نیز تا حدود زیادی مرتفع می‌شود زیرا فضاهای طرد شده هم‌زمان با توانمندشدن ساکنان و رفع موانع طرد، خود در مسیر ادغام با فضاهای عام شهری قرار می‌گیرند. به‌عبارتی، طرد فضایی نتیجه طرد اجتماعی چندگانه است و در صورت ادغام اجتماعی این معضل نیز به نوعی تعدیل می‌شود. از این‌رو، بی‌جهت نیست که جامعه‌شناسان و سیاستگذاران اجتماعی تأکیدات فراوانی مبنی بر ضرورت توجه به ابعاد و مؤلفه‌های اجتماعی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت‌های فرسوده و پرهیز از رویکردهای تقلیل‌گرایانه و کالبدی دارند. با وجود این، مؤلفه‌های فضایی در سیاست ادغام اجتماعی از اهمیت بسزایی برخوردارند زیرا بهسازی و ایمن‌سازی فضاهای

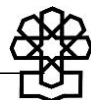
بعد دیگر، تنوع بعد زبانی و لهجه‌ای آن است. به‌عنوان مثال فقط در استان سیستان و بلوچستان چندین لهجه رایج است که همه گویش‌های زبان بلوچی هستند و تمایزات گاه در حدی است که از آن به‌عنوان شاخه زبان بلوچی می‌توان نام برد. گویش‌ها و لهجه‌های کردی نیز فراوان بوده و عده‌ای آن را تا ۲۲ لهجه برشمرده‌اند. در زبان فارسی نیز گویش‌ها و لهجه‌ها متنوع است. از گویش‌های مازندرانی و گیلکی گرفته تا لهجه‌های خراسانی، یزدی، اصفهانی و در زبان ترکی آذری کنونی که ترکیبی از لهجه‌های اغوز، قیچاق و ترکی شرفی است. تنوع میان لهجه‌های شهرستان‌های این استان‌ها نیز مشهود است. تنوع فرهنگی در ایران فقط ابعاد زبانی ندارد. از حیث مذهب نیز این تنوع مشاهده می‌شود. برای مثال در میان اعراب خوزستان اکثریت شیعه و معدودی اهل سنت هستند یا بخشی از کردهای ایران معتقد به مذاهب اهل سنت و بخش عمده دیگر شیعه می‌باشند. به این مجموعه تنوع در سبک‌های زندگی، روستایی، شهری، عشایری، ایلی و تنوع سنن و آداب‌ورسوم و خرده فرهنگ‌ها را نیز می‌توان افزود. آنچه مسلم است همه این تنوعات روایت‌ها یا مظاهر از ساختارهای بزرگ‌تری است که با عنوان کلی فرهنگ و تمدن ایرانی شناخته می‌شوند (قیصری، ۱۳۸۶).

عمومی لازمه حضور ساکنان و دیگر شهروندان در عرصه‌های اجتماعی این مناطق هستند. در این باره نیز متناسب با چارچوب تحلیل اولیه، در سطح نخست بایستی شکاف موجود میان فضاهای پرد شده که ما به صورت مسامحه از آن به عنوان بافت‌های ناکارآمد شهری یاد کردیم با بافت‌های کارآمد در زمینه دسترسی به زیرساخت‌ها و خدمات اساسی برای رسیدن به یک محیط استاندارد زندگی پر شود. این موضوع، در حال حاضر، به شکل ویژه در برنامه‌هایی که برای ساماندهی بافت‌های ناکارآمد شهری - بافت‌های فرسوده، بافت‌های تاریخی سکونتگاه‌های غیررسمی - مورد توجه قرار گرفته است. از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های برنامه‌های مزبور در این زمینه عبارتند از: نوسازی و بهسازی معابر، توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی، پاک‌سازی محیط، تغییر کاربری‌ها متناسب با نیاز مردم، ایجاد پارک و بوستان، ارتقای امنیت محلات و غیره. بدون تردید، توجه به هر یک از این موارد در برنامه‌های ساماندهی بافت‌های ناکارآمد، نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش کیفیت زندگی ساکنان و ایجاد پویایی‌های اجتماعی در این محلات دارد. علاوه بر این، مدنی‌پور (۱۹۹۸) سیاست کالایی‌زدایی^۱ از فضا، به طوری که بازار خصوصی املاک و مستغلات نقش کمتری در محل استقرار گروه‌های مختلف در شهر ایفا کند، را به عنوان یک سیاست تکمیلی و یا به تعبیری پیشگیرانه در این زمینه معرفی می‌کند. ساخت واحدهای مسکونی فراگیر برای خانوارهای کم‌درآمد و متوسط در محله‌هایی که در غیر این صورت توانایی پرداخت هزینه را نداشتند، نمونه‌ای از این سیاست است.

در سطحی دیگر، همان طور که در بحث ادغام اجتماعی اشاره شد، فرایندهای برنامه‌ریزی مشارکتی، به ویژه در زمینه ساماندهی بافت‌های ناکارآمد، بستر خوبی جهت به مشارکت طلبیدن ساکنان مناطق پرد شده ایجاد می‌کنند. معمولاً در برنامه‌ریزی‌های مشارکتی در محلات حاشیه‌نشین، از ساکنان در شناسایی مسائل و مشکلات محله، هم‌اندیشی برای حل مسائل و اجرای برنامه دعوت به عمل می‌آید. این اقدام نه تنها محرک مؤثری برای خروج از شرایط طرد و انزوا در محلات حاشیه‌نشین است؛ بلکه ضریب اثربخشی مداخلات و ماندگاری نتایج را به شکل معناداری ارتقا می‌بخشد. با این حال، بایستی به این نکته توجه داشت که موفقیت سیاست ادغام فضایی^۲ در گرو یکپارچگی و همگام شدن با سایر ابعاد سیاست ادغام اجتماعی است؛ و گرنه صرف تأکید بر اقدام‌های کالبدی و بخشی‌نگر در این خصوص، ادغام اجتماعی به معنای عام را رقم نمی‌زند و چه بسا با بهبود شرایط زندگی در مناطق حاشیه، گروه‌های جدیدی وارد این مناطق شده و ساکنان محروم و آسیب‌پذیر به اجبار به نقاط یا حلقه‌های جدیدالتأسیسی از بافت‌های ناکارآمد طرد شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این گزارش، تلاش شد راهکارهای سیاستی لازم برای افزایش ادغام اجتماعی در جامعه متناسب با رهنمودهای رهیافت طرد اجتماعی مورد بحث قرار گیرند. براساس این رهیافت، طرد اجتماعی نتیجه وجود محدودیت و ناتوانایی افراد برای مشارکت کامل در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و بهره‌گیری از منابع و امکانات موجود است. لذا، ادغام اجتماعی به مثابه یک سیاست ضد طرد، نیازمند رفع موانع مشارکت و ایجاد توانایی در افراد و گروه‌های پرد شده جهت بازگشت به کانون‌های اصلی جامعه است. بنابراین، متناسب با تحلیل صورت گرفته از فرایندهای طردکننده در سطوح



کلان، میانه و خرد، توصیه‌ها و راهکارهای سیاستی لازم برای رفع موانع مشارکت و ادغام در عرصه‌های مختلف اجتماعی ارائه شده است. سیاست ادغام اجتماعی در سطح کلان مستلزم بازبینی و اصلاح قوانین، مقررات و رویه‌های نهادی است که دسترسی برابر و عادلانه مردم به منابع و فرصت‌های موجود در جامعه را به شکل‌گزینشی محدود کرده‌اند. بدون تردید، اصلاح قوانین و مقررات و رویه‌های نهادی که جنبه رسمی دارند، برعهده دولت است؛ لکن سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر نهادهای غیردولتی با شناسایی و معرفی نهادهای نابرابر ساز و ایجادکننده خواستار اصلاح آنها از سوی دولت شوند. همچنین، با توجه به هم‌افزایی ابعاد طرد اجتماعی و انباشت آثار محرومیت در میان اقشار تهی‌دست و گروه‌های آسیب‌دیده، لازم است دولت با وضع قوانین حمایتی و ایجاد تبعیض مثبت زمینه بازگشت طردشدگان و آسیب‌دیدگان اجتماعی به جامعه را فراهم سازد. در سطح میانه، سیاست ادغام اجتماعی نیازمند رفع موانع حضور مردم در عرصه‌های عمومی و مشارکت در نهادها و فعالیت‌های جمعی است. در این سطح دولت می‌تواند با ایجاد بستر برای اقتصاد اجتماعی در قالب توسعه بخش تعاون و حمایت از فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد زمینه لازم برای تشکیل‌یابی و مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی را فراهم سازد. در سطح خرد نیز حفظ سلامتی و ارتقای سطح سواد و مهارت‌های حرفه‌ای افراد نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش توان و تاب‌آوری ایشان برای مشارکت در عرصه‌های مختلف اجتماعی دارد. از این‌رو، افزایش و ارتقای مستمر سطح سواد و سلامتی افراد طردشده باید به‌مثابه یک سیاست در برنامه‌های ادغام اجتماعی مورد توجه دولت، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر فعالان این عرصه قرار گیرد. نکته‌ای که در پایان این گزارش باید مورد توجه سیاستگذاران اجتماعی و مجریان قرار گیرد این است که سیاست ادغام اجتماعی طیفی از اقدام‌هاست و تحقق اهداف آن از یک‌سو نیازمند توجه به رفع موانع و مشکلات ساختاری و از سوی دیگر افزایش توانمندی گروه‌های طردشده جهت مشارکت در حیات اجتماعی است. به‌عبارتی، سیاست ادغام اجتماعی بدون پرداختن به علل ساختاری نابرابری و طرد شدن، درنهایت با شکست مواجه خواهد شد. در واقع آنچه مورد نیاز است توجه هم‌زمان و توأمان به فرایندهای «مانع‌زدایی و تسهیل‌گری» و یک تلاش هماهنگ برای بازگشت مطرودان و محرومان به جامعه است.

منابع و مأخذ

۱. باکاک، رابرت (۱۳۸۱). مصرف، ترجمه خسرو صبوری، تهران: نشر شیرازه.
۲. برتون، رولان (۱۳۸۰). قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
۳. دانش‌مهر، حسین؛ خالق‌پناه، کمال؛ سبحانی، پرویز (۱۴۰۰). کرونا و داغ ننگ: روایت بهبودیافتگان بیماری از تجربه طرد اجتماعی، فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، دوره دوازدهم، ش ۲.
۴. صالحی امیری، سیدرضا؛ عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷). مبانی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۵. قیصری، نورالله (۱۳۸۶). تنوع فرهنگی و همبستگی ملی در ایران: الزامات نظری و رهیافتی، مجموعه مقالات تنوع فرهنگی و همبستگی ملی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۶. کرمانی، محسن (۱۳۹۸). الگوی خدمات اجتماعی بانک زمان؛ ظرفیت‌ها و پیش‌زمینه‌های اجرای آن در ایران، گزارش کارشناسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، شماره مسلسل: ۱۶۸۷۲.
۷. گیدنز، آنتونی؛ بردسال، کارن (۱۳۹۹). جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

8. Adaman, F. and Keyder, C. (2006). *Social Exclusion in the Slum Areas of Large Cities in Turkey*, Brussels: European Commission Employment, Social Affairs and Equal Opportunities DG.
9. Berdahl, J. L. (2007). The Sexual Harassment of Uppity Women. *Journal of Applied Psychology*, 92.
10. Bhalla, Ajit and Lapeyre, Frederic (1997). *Social Exclusion: Towards an Analytical and Operational Framework*, Development and Change Vol. 28.
11. Camero n, C. (2006). "Geographies of Welfare and Exclusion: Social Inclusion and Exception" in *Progress in Human Geography* 30.
12. Castles, S. and Davidson, A. (2000). *Citizenship and Migration: Globalization and the Politics of Belonging*. Houndmills: Macmillan Press.
13. Cohen, S., Underwood, L., & Gottlieb, B. (2000). *Social Support Measurement and Intervention: A Guide for Health and Social Scientists*, London, Oxford University Press.
14. Horn, S. S. (2006). Group Status, Group Bias, and Adolescents' Reasoning About the Treatment of Others in School Contexts. *International Journal of Behavioral Development*, 30.
15. Evans, G., & Tilley, J. (2017). *The New Politics of Class: The Political Exclusion of the British Working Class*. London, UK: Oxford University Press.
16. Jorgenson, D. (1998). "Did We Lose the War on Poverty?" *Journal of Economic Perspectives*, 12:1.
17. Goffman, E. (1963). *Stigma: Notes on the Management of Spoiled Identity*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice - Hall.
18. Link, B., Phelan, J. (2001). Conceptualizing Stigma, *Annual Review of Sociology*, Vol 27, pp. 263-385
19. Phillips, D. L. (1967). Social Participation and Happiness. *American Journal of Sociology*, 72(5).
20. Robeyns, Ingrid (2003). *The Capability Approach: An Interdisciplinary Introduction*. University of Amsterdam. Department of Political Science and Amsterdam School of Social Sciences Research.
21. Sen, A., (1993). "Capability and Well-Being", in Nussbaum, M. and Sen, A., eds., *The Quality of Life*, Oxford, Clarendon Press.
22. sen, A. (2000). *Social Exclusion: Concept, Application and Scrutiny*. Social Development Papers No.1. Manila: Asian Development Bank. (Originally 1998 *Social Exclusion: A Critical Assessment of the Concept and its Relevance*).
23. Klasen S. (2001). *Social Exclusion, Children and Education. Implications of a Rights-based Approach*. European Societies. 3.
24. Madanipour, A. (1998). *Social Exclusion and Space*, in A. Madanipour et al. (eds) *Social Exclusion in European Cities*. London: Jessica Kingsley.
25. Marx, K. and Engels, F. (1845). *The German Ideology*. Available at: <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/german-ideology> (accessed 11 February 2012). Marx, K. and Engels, F. (1848). *The Communist Manifesto*. Available at:
26. Nordenfelt, L. (1987). *On the Nature of Health: An Action-Theoretic Approach*, Dordrecht; Boston, D. Reidel Pub. Co.; Kluwer Academic.
27. Richardson, L. (2005). 'Social and Political Participation and Inclusion', in J. Hills and K. Stewart (eds), *A More Equal Society? New Labour, Poverty, Inequality and Exclusion*, Bristol: The Policy Press
28. Pohlan, Laura (2018). Unemployment and Social Exclusion *Journal of Economic Behavior and Organization* 164, <http://ftp.zew.de/pub/zew-docs/dp/dp18029.pdf>
29. Smith, A. D. (1986). *Ethnic Origins of Nations*, Oxford University Press.



30. Social Exclusion Unit (2004). *Mental Health and Social Exclusion*. Office of the Deputy Prime Minister.
31. Smith, Sandra S. (2000). MOBILIZING SOCIAL RESOURCES: Race, Ethnic, and Gender Differences in Social Capital and Persisting Wage Inequalities, *The Sociological Quarterly*, Volume 41, Number 4.
32. Levitas, R., Pantazis, C., Fahmy, E., Gordon, D., Lloyd, E., & Patsios, D. (2007). *The multi-dimensional Analysis of Social Exclusion*. Bristol: Department of Sociology and School for Social Policy, University of Bristol.
33. Walker, Russell J. & Walker, Barth P. (1997). In Levinas, Emmanuel & et al. (2007), *Sociality and Money*, *Journal of Business Ethics*, September 2007, Volume 81, Issue 3.
34. Weber, M. (1978 [1922]). *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*. Berkeley: University of California Press.
35. Zhang, Qunlin & Li, Zhibin (2022). The Impact of Internet Use on the Social Networks of the Elderly in China—The Mediating Effect of Social Participation, *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 19, 9576.